



فهرست مطالب

۷ مقدمه
۸ ثواب کسی که در سفر کربلا جان می‌دهد
۱۰ پیام تسلیت مقام معظم رهبری (مدظله العالی)
۱۱ فصل اول: زندگی‌نامه
۱۵ فصل دوم: آثار علمی، تبلیغی و هنری
۱۶ اشعار
۱۶ مقدمه شاعر معاصر، مرتضی امیری اسفندقه
۲۰ گزیده اشعار حجت الاسلام مصطفی آژینی
۲۰ یاد تو
۲۱ باده پرستی
۲۲ درّ نایاب
۲۳ قفس و هم
۲۴ گزیده‌ای از منبرها
۲۴ خودسازی معنوی
۲۵ عزای حسینی، حیات معنوی
۲۶ حیات اجتماعی
۲۸ مرگ باوری
۲۹ درسنامه عفو، قدرت و شکر در آیات و روایات
۳۰ مقالات
۳۰ خلاصه مقاله حقیقت مرگ
۳۱ چکیده مقاله تبیینی هستی‌شناسانه از کلیت و تشخص احکام شرعی
۳۲ چکیده مقاله جایگاه اعتباریات و چگونگی تطبیق آنها بر مصالح حقیقی جزئی
۳۳ چکیده پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته مخابرات گرایش سیستم

فصل سوم: پیام‌های تسلیت..... ۳۵

پیام حجت‌الاسلام والمسلمین محمود محمدی عراقی..... ۳۶

سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی عراقی در مصاحبه با خبرگزاری رسا..... ۳۷

سخنان استاد اخلاق آیت‌الله جاودان..... ۳۸

پیام تسلیت حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی اصغر حجازی..... ۳۹

دلوخته حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان..... ۴۰

سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین قاسمیان..... ۴۱

پیام تسلیت حجت‌الاسلام و المسلمین حاج ابوالقاسم دولابی..... ۴۴

پیام حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر سعید رضا عاملی..... ۴۵

فصل چهارم: مصطفی از زبان خانواده..... ۴۷

سخنان پدر..... ۴۸

نجواهای مادرانه خانم اخوت، مادر مصطفی..... ۵۱

دل نوشته همسر آقا مصطفی، خانم صدیقه ایمانی..... ۵۳

دل گوپه‌های خواهرانه..... ۵۶

دل نوشته آقای علیرضا نفیسی..... ۵۹

فصل پنجم: خاطرات دوستان..... ۶۵

آموزش نظامی برای اعزام به سوریه..... ۶۶

دعای ندبه پر و بیمون..... ۶۷

کم مؤونه پر معونه!..... ۶۸

خیالتون راحت، دوستان هستن!..... ۶۸

جگرم می‌سوزد..... ۶۸

بی تکلف..... ۷۰

حداقل ۴۵ دقیقه..... ۷۰

اشک‌های عرشی..... ۷۱

- ۷۳ تو کجا بودی؟
- ۷۳ فاطمه خانم.....
- ۷۳ آماده و پای کار.....
- ۷۴ از در سلوک.....
- ۷۵ بیشتر آقا مصطفی رو باید فکر کرد تا نقل.....
- ۷۵ خیس اشک.....
- ۷۵ شوخی نکته‌دار.....
- ۷۵ بچه هیئتی.....
- ۷۶ امید کلاس.....
- ۷۶ طلبهٔ حواس جمع.....
- ۷۷ جشنواره علامه حلی.....
- ۷۷ تبریک ازدواج.....
- ۷۷ هدیه ۵۰ دیناری.....
- ۷۸ اهل عمل.....
- ۷۸ ذوق عرفانی.....
- ۸۰ سالن مطالعه.....
- ۸۱ بی صدا بارید.....
- ۸۱ اگه آدم، آدم باشه.....
- ۸۲ لُجنه اصول فقه.....
- ۸۲ فقط برای خدا.....
- ۸۳ منظم و وقت‌شناس.....
- ۸۳ دقیق و اهل فکر.....
- ۸۳ خلاصه المیزان.....
- ۸۴ نماز، نماز، نماز.....

- ۸۴ بهترین و ماندگارترین نقد
- ۸۵ در حال رشد
- ۸۵ از خودش نمره کم کرد
- ۸۶ قرار داشت
- ۸۶ بهترین بود
- ۸۷ مراقبت‌های روزانه
- ۸۷ یه اشتراک لفظی خنده دار
- ۸۸ اعداد و حروف اختراعی خودش
- ۸۹ اراده پولادین داشت
- ۸۹ جدیت در درس و عبادت
- ۹۰ یاد خدا
- ۹۰ ما ول معطلیم
- ۹۰ ساده‌زیست
- ۹۱ کیف پول
- ۹۱ بیست و چند امامزاده

مقدمه

در آستانهٔ چهلمین روز رحلت شهادت‌گونه مرحوم حجت‌الاسلام مصطفی آژینی مسافر کربلا و زائر اربعین که صبح روز اربعین به لقاء... پیوست، مجموعهٔ حاضر مروری دارد بر احوالات و زندگی‌نامه و برخی از آثار علمی، اخلاقی و هنری او، همچنین پیام‌های شخصیت‌ها و بیانات و نوشته‌های مسئولان حوزه علمیه مشکات و برخی از خاطرات دوستان او که عمدتاً اساتید و طلاب محترم حوزه علمیه مشکات می‌باشند.

این مجموعه علاوه بر بزرگداشت و یادبود این طلبهٔ فاضل و زائر ابا عبد الله (علیه‌السلام)، تلاشی است ناقص و کوچک برای به قاب کلمات کشاندن وجود آسمانی و شخصیت ذوابعد حجت‌الاسلام مصطفی آژینی که شاید بتواند برای عموم مردم، بویژه جوانان و طلاب علوم دینی مفید و سازنده باشد.

در انتها از حجت‌الاسلام محمودخانی از طلاب محترم حوزه علمیه مشکات که زحمت طراحی و صفحه‌بندی این ویژه‌نامه را تقبل نمودند، تقدیر و تشکر می‌گردد.

ثواب کسی که در سفر کربلا جان می دهد

... قَالَ فَمَا لِمَنْ مَاتَ فِي سَفَرِهِ؟

قَالَ ع: تُشَيِّعُهُ الْمَلَائِكَةُ وَتَأْتِيهِ بِالْحُنُوطِ وَالْكَسْوَةِ مِنَ الْجَنَّةِ، وَتُصَلِّي عَلَيْهِ إِذْ كَفَّنَ، وَتُكْفَنُهُ فَوْقَ أَكْفَانِهِ، وَتَفْرُشُ لَهُ الرَّيْحَانَ تَحْتَهُ،

وَتَدْفَعُ الْأَرْضَ حَتَّى تَصَوِّرَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مَسِيرَةَ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ وَمِنْ خَلْفِهِ مِثْلَ ذَلِكَ وَعِنْدَ رَأْسِهِ مِثْلَ ذَلِكَ وَعِنْدَ رِجْلَيْهِ مِثْلَ ذَلِكَ، وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى قَبْرِهِ وَيَدْخُلُ عَلَيْهِ رُوحَهَا وَرِيحَانُهَا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ.

... راوی عرض کرد: اجر کسی که در

سفر به کربلا^۱ جان داده چیست؟

حضرت امام صادق ع فرمودند:

فرشتگان مشایعتش کرده و برای او

حنوط و لباس از بهشت می آورند، و

وقتی کفن شد بر او نماز می خوانند، و

روی کفنی که بر او پوشانده اند

فرشتگان نیز کفن دیگری قرار می

دهند، و زیر او را از ریحان فرش می



^۱ عکس آخرین سفر اربعین، آقا مصطفی به همراه فاطمه خانم

نمایند و زمین را چنان رانده و جلو برده که از جلو فاصله سه میل طی شده و از پشت و جانب سر و طرف پا نیز مانند آن این مقدار مسافت گشایش می گردد و برای او دری از بهشت به طرف قبرش گشوده شده و نسیم و بوی خوش بهشتی به قبر او داخل گشته و تا قیام قیامت بدین منوال خواهد بود.

درباره کشته شدن کسانی که به زیارت امام حسین می روند، از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

" اگر زائر حسین(علیه السلام)، در راه زیارت او کشته شود با نخستین قطره خون، همه گناهانش مورد بخشایش قرار می گیرد و سرشت ملکوتی او بسان سرشت پیامبران به گونه ای شست و شو داده می شود که از سرشت حیوانی کافران و فاسقان، پاک و پاکیزه و خالص می گردد؛ همینگونه قلب او شست و شو داده می شود و هر ناخالصی از آن زدوده و لبریز از ایمان می گردد، و در حالی خدا را ملاقات می کند که از همه ناخالصی ها خالص است و شفاعت خاندان و هزاران نفر از برادران دینی اش بدو ارزانی شده است . فرشتگان به همراه جبرئیل و فرشته مرگ، بر او نماز می خوانند و کفن و حنوط او از بهشت هدیه می گردد. و آرامگاهش بر او گسترده و نورباران می گردد.

دری از درهای بهشت به رویش گشوده می شود و فرشتگان از بهشت برای او هدیه می آورند و پس از هیجده روز، به ملکوت پر می کشد و تا آستانه رستاخیز با دوستان خدا همچنان در آنجا خواهد بود.

پس از آغاز برپایی رستاخیز، او نیز سر از خاک بر می دارد و بار دیگر با پیامبر و علی و امامان نور (علیه السلام) مصافحه می کند، آنان بشارت کامیابی نجات بدو می دهند و او را به همراه خود می بردند تا از حوض کوثر می نوشد و هر که را دوست دارد می نوشاند.

«کامل الزیارات»

A close-up portrait of Ayatollah Khamenei, the Supreme Leader of Iran. He is wearing a black turban and glasses, with a white beard. The background is a solid teal color.

پیام تسلیت مقام معظم رهبری (منظله عالی)

بنا به اعلام یکی از مسئولان دفتر مقام معظم رهبری، معظم له پس از اطلاع از رحلت حجت الاسلام مصطفی آذینی فرمودند:

«شنیدم فرزند آقای آذینی در بازگشت از سفر اربعین به رحمت خدا رفته است. از طرف من به آقای آذینی و مادر و همسر آن مرحوم تسلیت بگوئید. شنیده‌ام که طلبه خوبی هم بوده است.»

فصل اول

زندگی نامہ



آسمانِ درقاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
 فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا^۲

از مومنین مردانی هستند که به عهدی که با خدا بستند صادقانه وفا کردند، بعضی از آنها پیمان خود را به آخر رساندند (و به لقاء... پیوستند) و برخی دیگر منتظرند و هرگز در پیمان خود تغییر و تبدیلی ندادند.

مصطفی آژینی فرزند محسن در مهرماه سال ۱۳۶۵ چشم به جهان گشود. کودکی و نوجوانی او همچون سایرین سپری شد با این توضیح که او از همان طفولیت و بویژه در دوران نوجوانی، علاقمند و دل بسته به دین و اهل بیت (علیهم السلام) و عامل به واجبات و ترک محرّمات بود.

مصطفی فردی باهوش، دارای اراده قوی و پشتکار، با محبت و ساده و بی تکلف بود. دوره دبستان را در مجتمع آموزشی معلم و دوره راهنمایی و دبیرستان را در مجتمع آموزشی امام صادق (علیه السلام) طی کرد و با توجه به رشته درسی او که ریاضی بود در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته مهندسی برق دانشگاه علم و صنعت پذیرفته شد. پس از اخذ مدرک کارشناسی، در آزمون کارشناسی ارشد شرکت کرد و در رشته مهندسی مخابرات گرایش سیستم در دانشگاه تهران پذیرفته شد.

مصطفی از همان دوران نوجوانی به مطالعه علوم دینی علاقمند بود. در دوره دانشجویی و در کنار درس دانشگاه، مطالعه علوم دینی اعم از فلسفه و عرفان و تفسیر و فقه را آغاز کرد و روز به روز شوق و علاقه او به کسب معارف و علوم دینی بیشتر شد.

بعد از فارغ‌التحصیل شدن و در حالی که اطرافیان انتظار ادامه تحصیل او را در دانشگاه داشتند اما او راه دیگری را برگزید و آن، طلبگی علوم دینی و کسوت روحانیت بود. در سال ۱۳۹۰ در آزمون حوزه علمیه تازه تأسیس مشکات شرکت کرد و در دوره دوم این حوزه پذیرفته و رسماً طلبه تمام وقت گردید. طلبه شدن مصطفی تحولی بزرگ در زندگی او از لحاظ شخصیتی، علمی و معنوی بود که حیات فردی و اجتماعی او را بطور کامل تحت تأثیر قرار داد.

مصطفی در سال ۱۳۸۹ با همسری مؤمن از دانشجویان دانشگاه علم و صنعت ازدواج کرد و خداوند متعال پس از چندی به او فاطمه را هدیه داد که اکنون ۶ سال دارد. همسر مصطفی بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، راه مصطفی را برگزید و طلبه حوزه علمیه مشکات شد.

مصطفی طلبه‌ای جدی، تلاشگر، دقیق، منظم، انقلابی و ولایی بود. علاوه بر کار علمی، بخش مهمی از وقتش را به عبادت، قرآن و نماز اختصاص داده بود و در واقع کسب علم را با کسب معنویت پیوند زده بود. او بویژه به نماز اهتمام بسیار داشت.

مصطفی به مسائل سیاسی و اجتماعی و مسائل انقلاب نیز توجه و حساسیت خاصی داشت و از اوضاع جاری داخل و خارج کشور دارای خبر و تحلیل بود. در هر یک از عرصه‌های انقلاب که نیاز به حضور داشت او همیشه و به هنگام حاضر بود. مصطفی به قصد اعزام به سوریه در گردان فاتحین حوزه علمیه مشکات ثبت‌نام کرد و حتی آموزش نظامی دید که البته مانعی پیش آمد و اعزام نشد.

نسبت به جامعه و مردم خصوصاً نیازمندان و اقشار ضعیف جامعه نه تنها بی‌تفاوت نبود بلکه دغدغه‌مند بود و در حد وسع و توان به آنها توجه و کمک می‌کرد.

با این که اهل اتلاف وقت و کلام بی‌هوده و... نبود اما همیشه رویی گشاده و چهره‌ای باز و متبسم داشت و عندالاقضاء اهل مزاح و شوخی‌های حلال نیز بود.

مصطفی اهل شعر هم بود و طبع شعر داشت. از ۱۵ سالگی سرودن اولین اشعار خود را آغاز کرد و تا زمان رحلت اشعار متعددی سروده و از او برجای مانده است. باید به شعرهای او نه بعنوان یک شاعر حرفه‌ای بلکه بعنوان کسی که حرف‌های دلش و مکنونات قلبی‌اش را در قالب شعر و نظم بیان نموده نگاه کرد.

مصطفی در سال ۱۳۹۶ تصمیم گرفت ملبس به لباس روحانیت شود و این کار به دست مبارک مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) انجام شد. معظم‌له پس از عمامه‌گذاری، او را دعا و چند توصیه به او کردند. یکی از توصیه‌های ایشان در مورد نماز بود. این واقعه، تحول دیگری را در مصطفی رقم زد و موجب ارتقاء معنوی او گردید.

یکی از نکات برجسته شخصیت و زندگی او، عشق و ارادت وصف‌نشده‌ای به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) خصوصاً حضرت سیدالشهدا (علیه‌السلام) و زیارت آن حضرت بود که در این زمینه مداومت داشت. از حدود ۲۳ سالگی زائر اربعین بود و هر سال مسیر نجف تا کربلا را پیاده طی می‌کرد. در اربعین سال جاری نیز همراه با خانواده برای زیارت و حضور در راهپیمایی عظیم و تمدن‌ساز اربعین از شهر مقدس قم عازم مرز شلمچه شد و پس از زیارت حضرت امیرالمومنین (علیه‌السلام) و پیاده روی و زیارت حضرت اباعبدالله‌الحسین (علیه‌السلام) و حضرت ابوالفضل‌العباس (علیه‌السلام)، در روز اربعین حسینی مصادف با ۹۸/۷/۲۷ پس از اقامه نماز صبح در سانه رانندگی دعوت حق را لبیک گفت و به آرزویش که وصال یار بود رسید.

فصل دوم

آثار علمی، تبلیغی و منبری



آسمان در قلاب

اشعار

مقدمه شاعر معاصر، مرتضی امیری اسفندقه

بسمه تعالی

به نام خداوند جان و خرد
کز این برتر اندیشه بر نگذرد

گفت:

طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر

کاین طفل یکشنبه، ره صد ساله می‌رود

شاعری، این هدیه خداوند، بی‌هیچ گونه تردیدی موهبتی است غیبی و تماشاگه رازِ دل‌های دردمند و صاف و صیقلی در نخستین نگاه و قدم. تراش دادگی جان واژه‌ها و فخر این مرتبه و مقام.

اگر این هدیه غیبی به اصالت و رسالت، ریشه در ایمان نداشته باشد راهی به دهی نخواهد برد و توهمی بیش نخواهد بود، تا چه رسد به خیال، که قوام آن مرتبت، بر این مورد نهاده شده است.

آنچه در نگاه نخست و در این حوزه، حائز رتبه است، اتصال سلسله کلمات به نفعات غیب است و پس آنگاه و در سایه‌سار نورانی این غیب ایمانی، صیقل دادن کلام و تراش دادگی واژه و هرچه از این دست نقدها و نقل‌ها.

با بسیاری سخن که در این باب می‌توان گفت و به دقت و رقت، دم در می‌کشیم و یادآور می‌شویم که این سر سخن کوتاه همچو آه، از آن سو آورده شده تا نقبی به طبع معرفت آموخته و مؤمنانه شاعری بزنیم که تا بود، پرده از کار طبع سرایش خویش بالا نزد.

او که با مرگی شهادت‌گونه، روبرو شده است از طبع شعر حماس و حرمت برانگیز، مایه وراست.

طبعی آشنا با سطح و شعاع معنا و این در حالی است که این طبع شعر بر هیچ استاد و شاعری عرضه نشده است و حتی دوستان اهل درس و بحث نیز اطلاعی از این طبع نداشته‌اند.

به این مصاربع بنگرید که تا کجا بی‌آموزگار، آموختگارِ معنی است:

تا شود از خود رها، فارغ بی‌منتها

و : در قفس و هم خویش، بودم از اول اسیر

و : یکسره باید شکست، این بت عادات را

و : عاقبت از روی قبر سوی قیامت پرد

و این مصراع آگاه که از مرگی دلخواه که مقدر او بوده است خبر می‌دهد:

بوی خون آمده و مرگ ز ره می‌آید

همه این مصاربع که از نظر می‌گذرد به دستخط این روحانی جوان جان به جانان داده و در طریقت زیارت حضرت سیدالشهدا(ع) تسلیم و تقدیم کرده، موجود است که به یاری خداوند تبارک و تعالی در آینده‌ای نزدیک به چاپ سپرده خواهد شد.

مصطفی آژینی طبعی زلال دارد و مرگ آگاه. پس از مطالعه آن مصرع‌های برجسته، نگاهی به این ابیات بیاندازید و ببینید که تا کجا، آگاه و روبراه است و از منظر ذوق ادبی نیز، پسند خاطر:

در فضایی که بُود مرگ و رهایی یکسان

همه جا غرق گل و روشنی مهتاب است

کودک این بار به خون خفته ولی گشته رها

از غم گیتی بی‌رحم که چون مرداب است

این طبع متبلور و مومن با این درجهٔ اتصال و ایمان و آگاهی، که گویی مرگ خویش را در آیینۀ غیب دیده، طبعی است که پیش از عروج، پرواز بلند خویش را رصد کرده است.

اگر این اشعار را بر انجمنی و شاعری و استادی عرضه می‌کرد بی‌شک به امتیازی بالاتر و بالاتر دست می‌یافت که اقتضای سلوک سخن اینگونه است با این وصف تا اینجای کار نیز هیچ از نقد حال و نقل کمال کم ندارد.

به این دو بیت بنگرید که تا کجا وزن شعر که از آن به موسیقی بیرونی یاد شده است و ردیف و قافیه که همانا موسیقی کناری کلام است رعایت شده است، در کنار معنایی خواستنی و خدایی:

همت پاک کجا و من ناپاک کجا

درّ نایاب کجا و خس و خاشاک کجا

از کجا تا به کجا رقص کنان باید رفت

من مفلوک کجا، مطرب چالاک کجا

این ابیات که خیر از نقد روزگار و کمال کارِ سرایندهٔ آن می‌دهد بسیار به تحقیق طبع نزدیک و بلکه همه خود آن است. این ابیات، مَطَّلَع و مَقْطَع غزلی است از غزلیات آن جانِ جوانِ کربلایی که سرشار از حُسن است.

حُسن مَطَّلَع و مَقْطَعی که در این بیت نیز حاضر است:

از دور می‌درخشد، فانوس خانهٔ یار

اما من از همین جا، سربرزمین گذارم

اشعار به جای مانده از زنده‌یاد کربلایی مصطفی آژینی سرشار از طراوت روح و لبریز از کرامت نفسی مطمئن است. ببینید طبعی که هیچ داعیه شاعری ندارد و استاد ندیده است چگونه در بحری موج نغمه سر داده است و با چه زیبایی و زبایی و روشنی و رویانی:

یارا، به سحرخیز و به سُبُوح بیارام

در محضر این درگه مفتوح بیارام

نُز هتگه روح است حیات پس از این مرگ

بر محمل جانانه، سبک روح بیارام

از این دست اشعار، در دفترِ به جای مانده به دستخط کربلایی مصطفی آژینی بسیار است که همه و همه خبر از روانی و زلالی طبع ایشان می‌دهد. طبعی که علاوه بر آشنایی با شعر در حوزه کلاسیک، با این مقوله و مقام درحوزه نوین و نیمایی نیز آشناست آنچنان که شعر ایشان گزارش می‌دهد. بنگرید:

غنچه‌ای گفت: ببخشید سوالی دارم

یار معمار کجاست؟

که بپرسیم از او راز در و پنجره را؟

.....

باری، با بسیاری حرف و حدیث ناگفته و ناشنفته در باب شعر و شعورِ آن جان طیب و طاهر و امن، سخن در می‌چینم و در این مجال کوتاه همچو آه، به همین مقدار سخن در راستای معرفی آن طبع شریف و شیدا بسنده می‌کنم تا فرصتی و فراقتی دیگر.

از جناب آقای محسن آژینی پدر مصطفی نیز بسیار سپاسگزارم که توفیق رؤیت دستنوشته‌های آن جان شیفته را نصیب این بنده کمترین کردند.

گفت: از کوزه همان برون تراود که در اوست

با درود و دعا م.ا.اسفندقه - ۱۳۹۸آبانماه

گزیده اشعار حجت الاسلام مصطفی آژینی

یاد تو...

یاد تو اندیشهٔ من را به رقص آورد باز
عشق تو قلب مرا یک بار دیگر کرد ناز
باز پرواز خیالم را ختامی ناتمام
سوزد اندر هر تجلی بال‌ها برگردد باز
عاقلان مست‌اند و مستان عاقل اندر کوی تو
گو سحر گه زین تناقض با دل پر درد راز
اشکِ چشمانم روان گشت و دلم می‌برد رشک
گشته درب خانه‌ات بر لولی شبگرد باز
نقش رقاصان شه را آنچنان بازی کنم
تا زند در گوش جانم مطرب شه مردساز
ای که هستی هست آغوش تو و من در برش
با فشاری تازه جان طفل خود پر درد ساز

باده پرستی...

طفل دلم گر سرش در بر هستی کند
چهره‌ی او ننگرد خامی و پستی کند
گر نگرَد چهره را محو تماشا شود
سر ز برش وانهد یکسره مستی کند
عاشق آن حالت‌م کز کرم و لطف او
محو رُخش در برش باده پرستی کند
تا شود از خود رها فارغ بی‌منتها
اوج تواضع به هر عاقل و مستی کند
از غم و شادی گذر وز همه آسان گذر
ساده تبسم به هر فتح و شکستی کند
عاقبت از روی قبر سوی قیامت پرد
همچو غزالی کز آب خیزد و جستی کند

دُرّ نایاب...

همت پاک کجا و من ناپاک کجا
دُرّ نایاب کجا و خس و خاشاک کجا
آن می بی غش و خوش از طرف دوست کجا
شاخ افسرده و پژمرده‌ی این تاک کجا
شأنِ آمیزه‌ای از نور و گل و عشق کجا
ذلت و مسکنت پست‌ترین خاک کجا
وسعت قلب برافروخته از عشق کجا
سینه‌ تنگ و فسرده دل صد چاک کجا
از کجا تا به کجا رقص کنان باید رفت
من مفلوک کجا مطرب چالاک کجا

تیرماه ۱۳۸۸

قفس و هم...

در قفسِ و هم خویش بودم از اول اسیر
وای اگر باشد او تا دم آخر امیر
دست هوا و هوس یکسره در دست و هم
پشت به پشت آمدند تا بکنندم حقیر
کوری و ظلمت چنان همسفر من شدند
کز همه سوره زند هر خس و خار شریر
یکسره باید شکست این بت عادات را
سنگ شود در کف عاقله‌ام چون خمیر
پاره کنم پرده مکر و فریب خیال
قلب عقولم کند یکسره او را اجیر
ما بگشاییم چشم حق بنوازید چشم
نور چو تابید چشم جمله سمیع و بصیر

گزیده‌ای از منبرها

خودسازی معنوی

- * در شنیدن مسائل اخلاقی و حکمت، تا انسان خود را مخاطب نبیند و همیشه دیگری را مخاطب ببیند امکان اصلاح او و جامعه وجود ندارد.
- * شناخت سطحی و ظاهری انسان از خود کافی نیست. باید نفس خود را عمیقاً بشناسیم تا بفهمیم که برای عاقبت به خیری چه باید بکنیم.
- * برزخ ما را ملکات خصلت‌هایی رقم می‌زند که در عمق وجود ما ریشه دارند و ذات نفس ما را شکل داده‌اند.
- * آیه‌ای در قرآن است که نشان می‌دهد که خداوند حتی درونیات انسان را که در طول زندگی فرصت بروز و ظهور پیدا نکرده‌اند نیز مورد محاسبه قرار می‌دهد.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره-۲۸۴)

- * مولوی در مثنوی داستانی را تعریف می‌کند که در آن نفس انسان به ماری بزرگ تشبیه شده که بیخ زده است اما اگر فرصت و ابزاری پیدا شود بیخ او آب می‌شود و خوی اصلی خود را نشان می‌دهد:

نفس اژدرهاست او کی مرده است از بی بی آلتی افسرده است

- * کوفه شهر خواصی بود که فکر می‌کردند آدم‌های خیلی خوبی هستند و نفس پاکی دارند غافل از آن که نفوس آنان در حقیقت همان مارهای بیخ زده‌ای بود که با آمدن ابن‌زیاد آن بیخ‌ها آب شد و درون پلید و آلوده و وابسته به دنیای آنان آشکار شد.

- * برای عاقبت به خیری ضروری است که انسان عمق وجود خود و صفات درونی خود اعم از خوبی‌ها و بدی‌ها را بشناسد و سعی در اصلاح داشته باشد. شناخت و راهکارهای سطحی کافی نیست. یکی از روش‌های شناخت عمیق از خود آنست که خود را در موقعیت‌های خاص تصور و تخیل کنیم زیرا در برخی موقعیت‌ها و شرایط است که انسان درون خویش را بیرون می‌ریزد و صفات پنهانش آشکار می‌شود.
- * بر اساس روایات کلید اخلاص، قبولی عمل در پیشگاه خداوند است و علامت قبولی عمل نیز استقامت در آن است. اگر انسان عمل خیر و نیکو را در هر شرایطی ترک نکند، این نشاندهندهٔ اخلاص در عمل است.
- * جسم انسان صرفاً ابزار و مرکب انسان است که امکان زندگی در دنیا را برای او فراهم می‌کند. اگر انسان بیش از آن که به خود واقعی و فرامادی‌اش بپردازد صرفاً به جسم و بیرون خود بپردازد، از خود غافل می‌شود و امکان شناخت و اصلاح خود را از دست خواهد داد.
- * برای شناخت درون و اصلاح نفس باید زمان مناسبی را به تفکر و خلوت و ارتباط قلبی با خدا اختصاص داد تا انسان متوجه خود واقعی‌اش بشود و آن را بشناسد و اصلاح کند.
- * عشق به جسم و ماده، حماقت محض و بوج است زیرا عاشق در طلب یگانگی با معشوق است در حالی که یگانگی دو جسم با یکدیگر محال است اما ارواح می‌توانند با هم یگانه شوند.

عزای حسینی، حیات معنوی

- * همانطور که سال شمسی با حیات طبیعت آغاز می‌شود، سال قمری با دههٔ محرم که ایام حیات بخشیدن به روح است آغاز می‌شود و این شرافت سال

قمری نسبت به سال شمسی است. این حیات معنوی به واسطه برپایی عزای حسینی و ارتباط با امام حسین (علیه السلام) اتفاق می‌افتد.

* ظاهر این ایام عزا و گریه است اما باطنش نشاط و طراوت معنوی و روحی است زیرا انسان شرح صدر پیدا می‌کند و دلش نرم می‌شود.

حیات اجتماعی

* در قرآن کریم بارها از بازی سخن به میان آمده و به انسان هشدار می‌دهد که این عالم برای بازی خلق نشده بلکه بر اساس حق و حقیقت خلق شده و کاملاً جدی است. در قرآن زندگی پست مادی دنیوی، بازی و سرگرمی و باطل معرفی شده است چرا که انسان را از عاقبت غافل و او را سرگرم لذات و امکانات و رفاه موقتی و سطحی مادی می‌کند.

* جامعه انسانی یک امر اعتباری و ساخته انسانها نیست بلکه طرحی است که خداوند بر اساس هدف خلقت که معرفت حق مبنی بر اسماء و صفات الهی است، خلق نموده است. انسان بویژه انسان کامل و ولی... آینه تمام نمای خداست. تعاملات اجتماعی افراد مختلف و متفاوت با یکدیگر باعث می‌شود که از طریق این تعاملات، اسماء و صفات الهی ظهور و بروز پیدا کند و باعث شناخت و معرفت الهی شود. خباثت‌های درونی انسان‌ها از یک طرف و گوهرهای پاک درونی آنها از طرف دیگر صرفاً از طریق زندگی اجتماعی شناسایی و اصلاح می‌شود و زندگی اجتماعی بستری را برای کمال و سعادت او فراهم می‌کند.

* اگر انسان در جامعه نباشد کسی نیست که به او حسادت کند یا کینه بورزد یا در مقابل، به او محبت کند. در نتیجه او از این صفات درونی خود غافل و بی‌خبر می‌ماند و طبعاً اصلاحی هم صورت نخواهد داد. آیه‌ای از قرآن که به این شناخت از طریق زندگی اجتماعی اشاره می‌کند عبارت است از: یا

ایهاالناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل
لتعارفوا(حجرات-۱۳)

* از مهم ترین تعاملات و موقعیت های اجتماعی که صحنه های برای امتحان انسان و بستر رشد و کمال اوست، ازدواج و تشکیل خانواده و فرزند دار شدن است. مجردها و بی فرزندها از این نعمت الهی محرومند و به این رشد نخواهند رسید.

* از یک طرف باید در زندگی اجتماعی حضور داشت و از آن بهره برد و از طرف دیگر نباید غرق در جامعه و زندگی اجتماعی شد به طوری که انسان اسیر پیچیدگی ها و شلوغی ها و تکثرات اجتماعی بشود و از پرداختن به خود و ارتباط با خدا غافل شود.

* زندگی اجتماعی شبیه پیله پروانه است که وجود آن برای رشد و پروانه شدن لازم است اما اگر درون آن اسیر شود و این پیله خیلی محکم باشد، تبدیل به یک کرم مرده می شود و پروانه نخواهد شد. انسان هم همینطور است. از جامعه باید بهره برد ولی نباید اسیر آن شد.

* انسان باید در زندگی و محیط اجتماعی، جامعه ای را انتخاب کند که الهی و انسانی و ولایی باشد. اگر انسان جامعه ای را انتخاب کند که بر اساس غرایز حیوانی و ولایت شیطان باشد می شود مانند اعرابی های دور از تمدن اسلامی و انسانی و الهی. آیه شریفه قرآن می فرماید: اولئک کالانعام بل هم اضل. یعنی زندگی در جامعه ای غیر الهی و غیر انسانی که مبتنی بر غرایز حیوانی است مانند زندگی در جنگل و میان حیوانات است که انسان را به درجات حیوانی پرتاب می کند و از صعود به قله انسانیت و کمال باز می دارد.

* در قرآن اعرابی فقط به معنی کسی که در بیابان زندگی می کند نیست بلکه منظور کسانی هستند که از تمدن اسلامی و الهی و جامعه مدینه النبی دور مانده اند و در جهل خود بر اساس غرایز حیوانی زندگی می کنند.

مرگ باوری

- * برای رسیدن به سعادت، شناخت ظاهری از خود کافی نیست و نیاز به شناخت عمیق است. یکی از راهکارهای شناخت عمیق خود، تخیل کردن و در نظر گرفتن خود در شرایط خاص است. یکی از این شرایط حالت احتضار و جان دادن است. در قرآن کریم آیات زیادی در این مورد است از جمله در سوره قیامت که می‌فرماید: کلا اذا بلغت التراقی. و قیل من راق. و ظن انه الفراق و التفت الساق بالساق. الی ربک یومئذ المساق(آیات ۲۶ تا ۳۰)
- * طبق روایت کسی که فردا را جزء زندگی‌اش بداند حق مرگ را ادا نکرده است. پیامبر اکرم(صلوات‌الله علیه) حتی لحظه‌ی بعد را نیز جزء یقینی زندگی‌شان تلقی نمی‌کردند.
- * در روایت آمده که حضرت تعجب می‌کنند از کسی که مرگ را فراموش کرده در حالی که مرگ اطرافیان را می‌بیند. در روایت هست که مرگ یقینی است که شکی در آن نیست در حالی که از نظر بعضی انسان‌ها مرگ شکی است که یقینی در آن نیست.
- * انسان در علم خود به مرگ یقین دارد اما در عمل مثل یک چیز کاملاً مشکوک با آن تعامل می‌کند. در روایتی حضرت می‌فرمایند ما می‌خواهیم نمیریم تا توبه کنیم اما در نهایت توبه نمی‌کنیم تا می‌میریم.
- * در روایتی حضرت امام صادق(علیه‌السلام) به یکی از اصحاب خود که اهل عراق بود و برای امام حسین(علیه‌السلام) عزاداری مخلصانه‌ای داشت فرمود: هنگام احتضار اهل بیت(علیهم‌السلام) را می‌بینی که سفارشت را به حضرت عزرائیل می‌کنند و عزرائیل با مهربانی و لطافتی بیش از مادری که عاشق بچه‌اش است تو را در آغوش می‌گیرد.
- * آری مرگ مؤمن با شکوه‌ترین و لذت‌بخش‌ترین لحظه زندگی اوست.

درسنامهٔ عفو، قدرت و شکر در آیات و روایات

سال چهارم طلبگی در درس نهج البلاغه، حکمت‌های نهج البلاغه بین طلاب تقسیم شد و قرار شد طلاب یک پژوهش قرآنی-روایی بر روی کلیدواژه‌های اصلی آن حکمت‌ها انجام دهند. عفو و قدرت و شکر کلیدواژه‌هایی بودند که آقا مصطفی بر رویشان پژوهش کردند و نتیجه‌اش شد یک درسنامه.

اینجا فقط عناوین کلی این درسنامه را بازگو می‌کنیم:

معناشناسی عفو در آیات و روایات

معانی مشابه و مرتبط با عفو: عافیت، معافات، صفح، غفران و...

عفو الهی: ریشه و علت، فضل الهی، محبت الهی، رضایت الهی، جود و کرم الهی، حلم الهی، آثار عفو الهی، عفو ممدوح و عفو مذموم

قدرت: عفو هنگام قدرت، انتقام الهی، زیبایی سیاست، زینت قدرت، آثار قدرت، آفات قدرت، آداب قدرت، عوامل دوام قدرت

شکر: تعریف شکر، روش‌ها و اقسام شکر، مراتب شکر، آثار شکر، ریشه‌های شکر، کفران نعمت، مصادیق کفران نعمت، آثار کفران نعمت

مقالات

خلاصه مقاله حقیقت مرگ

انسان تا وقتی غرق زندگی دنیا است، حجاب‌های مادی و خیالی مانع می‌شوند تا با خود واقعی‌اش مواجه شود و آن را ببیند و بشناسد. غلبه‌ی قوای شیطانی و نیز لذائذ مادی و خیالی، فعالیت‌ها و شخصیت او را برایش به گونه‌ای آرایش می‌کنند و جلوه می‌دهند که با حقیقت وجودیش متفاوت است.

البته انسان‌هایی که زندگی نسبتاً پاک و مؤمنانه‌ای دارند غالباً وقتی کار خوبی می‌کنند حقیقتاً می‌دانند و چه بسا باور دارند که کارشان خوب است و وقتی کار بدی می‌کنند واقعاً نادم و ناراحت و به خطای خود معترف می‌شوند. عده‌ای اندک از انسان‌های مؤمن و پاک نیز هستند که به صورت شهودی، خوبی یا بدی کارشان و نیز صفات خود را می‌بینند و مشاهده می‌کنند. اما انسانی که غرق حجاب‌های مادی و خیالی است نه تنها شهودی نسبت به حقیقت خود و اعمالش ندارد، بلکه حتی نمی‌داند کارش بد است و کار بد خود را خوب می‌بیند و باور دارد که کار درست انجام داده است. حتی چه بسا تا لحظه‌ی مرگ هم ارزیابی بسیار مثبتی از خود و فعالیت‌هایش در طول عمر دارد.

اما به محض اینکه «مرگ» به سراغ انسان می‌آید، حجاب‌های مادی و خیالی کنار می‌روند و تمامی انسان‌ها اعم از خوب و بد، شهوداً حقیقتِ تمامی فعالیت‌های خود را در طول زندگی و نیز صفاتی که در آنها نهادینه شده است را می‌بینند. مثلاً کسی که در دنیا مال یتیم را خورده مشاهده می‌کند که دارد آتش می‌خورد در حالی که در دنیا فکر می‌کرد کار درستی می‌کند و از آن لذت هم می‌برد. «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا»

پس مرگ، بازگشت انسان به خود حقیقی‌اش و جدا شدن او از غیری است که در دنیا، خودِ توهمی او بود.

چکیده مقاله تبیینی هستی‌شناسانه از کلیت و تشخص احکام شرعی

«مراتب کمال احکام: از قوانین تا الهامات»

در فضای غالبی تشریح، احکام شرعی الهی چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی و حکومتی همانند قوانین مدنی در هر حکومت انسانی به صورت کلی و اعتباری جعل و ابلاغ می‌شوند. این در حالی است که با توجه به سعه وجودی و علم و قدرت جامع حق تعالی به عنوان مولایی منحصر به فرد و فراعرفی، انتظار آن است که احکام شرعی به صورت مشخص و یقینی به بندگان ابلاغ شود.

با ارائه‌ی تبیینی هستی‌شناسانه از این مسأله بر اساس آیات و روایات و نیز آموزه‌های فلسفه و عرفان اسلامی می‌توان نتیجه گرفت که تشکیک در هدایت و رحمت خاصه حق تعالی ایجاب می‌کند که اوامر الهی برای غالب انسان‌ها صرفاً در قالب قوانین کلی اعتباری بیان شوند و فقط اولیاء خاص الهی - و به تبع آن‌ها و در درجات ضعیف‌تر، سالکان طریق عبودیت - حقیقتاً از اوامر الهی در قالب الهامات لحظه‌ای یقینی بهره‌مند گردند. همچنین می‌توان به ابهاماتی همچون احتمال تقویت برخی مصالح - که به دلیل خطاهای بشری در تطبیق حکم کلی بر مصادیق جزئی ممکن است ایجاد شود - پاسخ داد.

کلید واژه‌ها: احکام شرعی، خطابات قانونی، تشخص احکام، شبهه تقویت مصلحت، تغییر و ثبات احکام، تشکیک در احکام، هستی‌شناسی، مبادی تصویری اصول فقه.

چکیده مقاله جایگاه اعتباریات و چگونگی تطبیق آنها بر مصالح حقیقی جزئی

ارتباط بین تکوین و تشریح از مسائل بحث‌انگیز روز است که با تبیین بیش از پیش آن، گامی بنیادین در تعمیق معرفت دینی و تثبیت محوریت دین در زندگی بشر برداشته خواهد شد. مطالعه دقیق نفس انسان و اینکه اعتباریات در نفس او چه جایگاهی دارند و چه نقشی در زندگی او ایفا می‌کنند و او چگونه آن‌ها را بر حوادث جزئی زندگی خود تطبیق می‌دهد، می‌تواند رویکردی راه‌گشا و تعیین‌کننده به این بحث باشد.

در این نوشتار ابتدا با ارائه تحلیل و جدانی از ساختار نفس انسان و استناد به کلام چند تن از بزرگان شیعه در حوزه فلسفه، عرفان و اصول فقه، جایگاه و نقش اعتباریات در فرآیند تکاملی انسان تبیین می‌گردد. یکی از نتایج مهم این تحلیل، بیان ماهیت و جایگاه حسن و قبح عقلی و رابطه‌ی آن با نظام تشریح است.

سپس با اثبات انطباق اعتباریات و کتاب تشریح الهی بر مصالح حقیقی و کتاب تکوین و نیز تبیین جهات و مراتب این انطباق از طرف نقلی و عقلی، ورودی هستی‌شناسانه به فرآیند «تطبیق اعتباریات کلی بر مصالح حقیقی جزئی» که یکی از فعالیت‌های درونی نفس انسان است، صورت می‌گیرد تا با مشخص کردن موقعیت آن در روند تکاملی انسان، حکمت تشریح احکام الهی به صورت اعتباری برای عموم انسان‌ها، مشخص گردد.

در نهایت با تبیین فرآیند تشریح احکام از سوی خداوند به انسان، موقعیت فرآیند «تطبیق» نیز مشخص گردیده و همچنین در رابطه با چگونگی تحقق آن در نفس انسان توضیحاتی ارائه می‌گردد.

کلید واژه: اعتباریات، کتاب تشریح، کتاب تکوین، تطبیق کلی بر جزئی، تکامل انسان، شناخت نفس، انسان‌شناسی، ارتباط تکوین و تشریح، حسن و قبح عقلی.

چکیده پایان نامه کارشناسی ارشد رشته مخابرات گرایش سیستم



دانشگاه تهران

پردیس دانشکده های فنی
دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر

بهبود کارایی در شبکه های مخابرات همیار

نگارش

مصطفی آذینی

استاد راهنما: دکتر علی الفت

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد
در
مهندسی برق-گرایش مخابرات سیستم

اسفند ۱۳۸۹

در سیستم های مخابراتی همیاری، رله کردن به روش دیکد و ارسال (DF)، یک راهبرد رله ی مورد توجه و جذاب است. اما هنگام استفاده از این روش با مشکل شناخته شده ای به نام انتشار خطا مواجه می شویم. تکنیک های موجود برای از بین بردن این عیب را می توان به دو گروه تقسیم کرد که عبارتند از پردازش مناسب با فرض دانستن SNR دریافتی لینک ها در رله و دوم ، یک طرح ترکیب کردن مناسب در مقصد....

فصل سوم

پیام‌های تسلیت



آسمان در قاف

پیام حجت‌الاسلام والمسلمین محمود محمدی عراقی

مسئول دفتر مقام معظم رهبری در قم و ریاست مجتمع حوزه‌ای صدر(مشکات)

بسمه تعالی

بار دیگر ستاره‌ای از آسمان علم و دانش و سرداری از سلاله امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در حوزه علمیه به غروب نشست.

طالبی عالم، فاضل و متقی جناب حجت‌الاسلام مصطفی آژینی در حال بازگشت از دیار عشق و خون و راهپیمایی تحول آفرین و تمدن‌ساز اربعین به دیدار محبوب شتافت.

اینجناب از کنار مشاهد امام علی(علیه‌السلام) و امام حسین(علیه‌السلام) در گذشت شهادت‌گونه این خدمتگزار مکتب اهل بیت(علیه‌السلام) را به محضر ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، نایب بزرگوارش و همسر گرامیش و همراهان و هم‌زمانش در حوزه علمیه صدر(مشکات) و خانواده محترم و داغ‌دیده آن مرحوم تسلیت و تعزیت عرض نموده و برای خاندان آژینی صبر و اجر مسئلت دارم.



خداوند متعال او را با شهدای کربلا و شهدای مدافع حرم اهل بیت (علیه السلام) محشور فرماید. انشاء...

سخنان حجت الاسلام والمسلمین محمدی عراقی در مصاحبه با خبرگزاری

رسا

... در مورد کسی که جوانی و عمر خود را با عشق به قرآن و اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) و خصوصاً امام حسین (علیه السلام) زندگی کرده چه بگویم؟ به نظرم این حادثه و این رحلت شهادت گونه بهترین علامت و نشانه لیاقت و شایستگی این سرباز آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود.

خانواده حوزه علمیه مشکات یک عضو عزیزی را از دست دادند. هم از نظر علم و هم از نظر تقوا و هم از نظر اخلاق و هم از نظر عشق به ولایت، تمام این ویژگی های مثبت در ایشان بود و معلوم است که آن خدایی که انتخاب می کند و آن ولی خدا که انتخاب می کند همیشه بهترین ها را انتخاب می کند.

خدا انشاء الله درجات ایشان را بالاتر ببرد و با سیدالشهدا (علیه السلام) و شهدای کربلا محشور کند. حقیقتاً باید به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم تسلیت گفت چون ایشان سرباز فداکار امام زمان بود. به نایب امام زمان مقام معظم رهبری هم باید تسلیت بگویم که یک طلبه و یک سرباز ولایی فداکار را از دست دادند.

سخنان استاد اخلاق آیت‌الله جاودان

... یک دوست جوانی داشتیم که در این سفر (اربعین) تصادف کرده و امروز دفن شده است. چند بار هم اینجا نماز جماعت اقامه کرده بود. یعنی طلبه بود، درس خوانده بود، خوب بود. چیزهایی که دوستان از او نقل می‌کنند معلوم می‌شود خیلی خوب بوده است. حالا شاید خود او هم یک دعایی آنجا (کربلا) کرده باشد.

یک تصادفی شد. یک کامیون با بار آهن با یک اتوبوس تصادف کرد، فقط صندلی آخر از بین رفت که چهار خانم آنجا بودند که از بین رفتند، بقیه هیچ طوری نشدند. آن خانم‌ها هم شب قبل از حادثه تا صبح در حرم بودند. به حضرت چه گفته بودند که حضرت هم قبول کرده بود؟ مثلاً شاید دعا کرده بودند که ما هیچ وقت از تو جدا نشویم حضرت هم فرموده باشند بفرمایید، همان فردا صبح آمدید در دستگاه من و همیشه اینجا پیش خود من می‌مانید.

من می‌گویم شاید این دوست ما هم چنین حرف‌هایی زده باشد. حالا یک حمد و چهار قل‌هوا... برای این دوستان که به یک معنی شهید هم هست بخوانیم.



پیام تسلیت حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی اصغر حجازی

جانشین دفتر مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برادر گرامی جناب آقای آژینی دام توفیقه

درگذشت تأثر برانگیز فرزند برومند و مجاهدتان را به جنابعالی، خانواده محترم و همسر صبور آن مرحوم تسلیت می‌گویم و از درگاه حضرت احدیت برای آن فقید سعید رضوان و غفران الهی و حشر با شهدای کربلا را مسئلت می‌نمایم. امیدوارم با صبر و بردباری مصیبت دیدگان عزادار در قبال این ابتلای الهی موجبات جلب توفیق و اجر و پاداش الهی را برای خودتان و علو درجه و رحمت الهی را برای آن مرحوم فراهم آورید.

سید علی اصغر حجازی / غفرا... لنا و لكم / ۹۸/۷/۳۰



دلوخته حجت الاسلام و المسلمین قاسمیان

عضو هیأت امناء حوزه علمیه مشکات درباره حجت الاسلام مصطفی آذینی

بسم... الرحمن الرحیم

از دیروز تا به حال می‌خواهم چیزی بنویسم.

چه بنویسد پدری مجروح و دلشکسته به خاطر از دست دادن یکی از بهترین و درخشانترین فرزندانش.

با این حال چند کلمه‌ای را با چشمانی اشکبار برای تسلای دل خودم می‌نویسم.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

کم هستند کسانی که دغدغه سلوک الی‌الله دارند. در آن میان، کم هستند کسانی که به شاه کلید نماز دست پیدا کرده‌اند که: ان قبلت قبل ماسواها و ان ردت رد ماسواها.

رققا! این را از صحبت‌هایی که با او داشتم می‌دانم که اگر مصطفی در همه امورش جدی بود چون در نمازش جدی بود.

مشکات بر خودش می‌بالد که در دامنش چنین طلایی را پروراند و بدانید مشکات از این طلاب درخشان کم ندارد. قدر همدیگر را بدانیم.

اگر شهدا نمی‌میرند و زنده‌تر می‌شوند و بل احیاء عندربهم یرزقون‌اند، این مرگ شهادت‌گونه برای مشکات از الطاف خفیه خواهد بود و به دلیل حضور ملکوتی مصطفی در مشکات، سلوک صلاتی در مشکات رونق بیشتری خواهد گرفت انشاء...

من به خانواده محترمش و همه مشکاتی‌ها و رفقایش و فاطمه عزیزش و به همسر مکرمه‌اش که از طلبه‌های فاضل مشکات خواهران است تسلیت می‌گویم.

راستی مصطفای عزیز!

حالا که رفتی چقدر دلم برای آن نگاه‌های مؤدبانه‌ات و گونه‌های قرمز و چشمان خیس پس از نمازت تنگ شده ...

مصطفی رفت و به عنوان فرط، راه بهشت را برای همه ما خواهد گشود انشاء...

غلامرضا قاسمیان

۹۸/مهر/۲۹



سخنان حجت الاسلام والمسلمین قاسمیان

در منزل حجت الاسلام مصطفی آذینی - ۹۸/۷/۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

از خداییم و به سوی او برمی گردیم. همه ما به سوی حق باز می گردیم و در حالت برگشتیم. از جانب خدا می آییم و به جانب خدا بر می گردیم. «انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» تا این که به لقاء پروردگاران برسیم.

مصطفی گوهری بود که وقتی برگشت خیلی ها فهمیدند که او کی بود و چطور این مسیرها را عالم به عالم، پایین آمده بود.

آدم ویژه ای بود. واقعاً عن اللغو معرضون بود. در حجره اش یا درس می خواند یا عبادت می کرد. خیلی وقت ها اگر در حجره تنها بود، عبادت می کرد. اگر کسی به حجره اش

می‌رفت یا او را می‌دید، سریع می‌رفت پشت لپ‌تاب می‌نشست و به کار علمی مشغول می‌شد تا کسی متوجه عبادتش نشود.

در درس و در کارهایش خیلی جدی بود. در هر کاری وارد می‌شد جدی وارد می‌شد. کار را سبک نمی‌گرفت. یکی از ویژگی‌هایش که زبانزد بود و موجب تحولی در فضای حوزه مشکات بوده و انشاء... خواهد بود ویژگی مصلی بودنش است. او اولاً از اصحاب ۵۱ رکعت بود یعنی همه نوافل شبانه‌روزی را می‌خواند. وقتی ما ظهر برای نماز جماعت می‌آمدیم یادم نمی‌آید که زودتر از او به نماز رسیده باشم. وقتی می‌رسیدیم او مشغول نافلة نماز ظهرش بود. وقتی بعد از جماعت به عقب برمی‌گشتم این صحنه تکراری را می‌دیدم: گونه‌های سرخ و چشم‌های اشکبار که این حکایت از یک نماز با حال و با توجه داشت.

از لحاظ درسی در مشکات در دوره خودش همیشه یا نفر اول بود یا دوم با این که رقبای سختی هم در مشکات بودند. در درس به شدت ساعی، درسخوان و خوشفکر بود. از وقتش استفاده می‌کرد و بی‌خود حرف نمی‌زد و حرف بی‌خود هم نمی‌زد. همیشه یک نگاه مؤدبانه در چشم‌هایش بود.

این مرگ‌های شهادت‌گونه از دست دادن نیست بل احیاء عندربهم یرزقون. اینها زنده‌تر می‌شوند و آثار و برکات آنها در عالم بیش از گذشته می‌شود. به یک درجه‌ای از حیات که می‌رسند می‌توانند از دیگران دست‌گیری کنند و تأثیر بگذارند حتی بیشتر از زمان حیاتشان. من خودم برادر شهیدم. وقتی اخوی ما شهید شد، تازه باز بودن دست او معلوم شد که چقدر با این شهادت ظرفیت وجودی پیدا کرده است.

کسی هم نگوید که اگر اربعین نمی‌رفت، اگر فلان می‌شد مثلاً اینطور نمی‌شد. نخیر! در قرآن داریم که مانند کفار حرف نزنید که می‌گفتند اگر مؤمنین به جنگ نمی‌رفتند کشته نمی‌شدند. این پیمانۀ مصطفی بود. چه خوش که این پیمانۀ بعد از زیارت اربعین و ابعدا...الحسین(علیه‌السلام) پر شد و اسم او شد مسافر کربلا و زائر اربعین و مصداق این آیه کریمه شد که: و من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد

وقع اجره علی‌الله. خداوند متعال اینجا نمی‌گوید اجرشان چیست، می‌گوید اجرشان با خود من است.

ما از سال ۹۰ مصطفی را می‌شناسیم. به جرأت می‌توانیم در مورد او شهادت بدهیم که لانعلم منه الا خیرا. مصطفی بی‌سروصدا ولی حواس جمع بود. یک وقتی یکی از مشکاتی‌ها که هم دوره‌ایش هم نبود ازدواج کرده بود. مصطفی به او در مورد چگونگی برخورد با همسر و ... به او پیامک زده بود. یعنی حواسش به همه جا بود. اگر کسی می‌رفت می‌گفت فلان مطلب را نفهمیدم، خیلی جدی برایش وقت می‌گذاشت انگار که در این مورد یک وظیفه‌ای دارد.

اخیراً یک پیامی به من زده بود که وقت برای برنامه تهذیب می‌خواست. من قبول نکردم چرا که می‌دانستم مصطفی راه خودش را در تهذیب پیدا کرده و بقیه مسائل حرف است. او در تهذیب به نماز رسیده بود.

وقتی برای یک کار علمی قولی می‌داد امکان نداشت سروقت انجام ندهد. آثار علمی که از این به بعد از مصطفی به دست می‌رسد خواهید دید که چه آثار و پژوهش‌های عالمانه خیلی خوبی خواهد بود.

امید داریم این زائر ابا عبد الله الحسین (علیه‌السلام) از حدیث‌الحسین باشد. ما در روایات عده‌ای داریم که به آنها می‌گویند حدیث‌الحسین. اینها کسانی هستند که وقتی به آنها می‌گویند بیایید بروید بهشت می‌گویند نه ما نمی‌رویم. به آنها می‌گویند بهشتیان و حوریان منتظر شما هستید اما اینها می‌گویند ما می‌خواهیم همین جا پیش ابا عبد الله الحسین (علیه‌السلام) باشیم. بهشت ما اینجا است.

آقا مصطفی که الان روح اینجا حاضر است، شفاعت ما را هم نزد ابا عبد الله الحسین (علیه‌السلام) بکن تا ما هم به بهترین مرگ‌ها از دنیا برویم.

پیام تسلیت حجت‌الاسلام و المسلمین حاج ابوالقاسم دولایی

قائم‌مقام مجتمع حوزه‌ای صدر(مشکات)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ

خبر ارتحال طلبه متقی و مجاهد جناب حجت‌الاسلام مصطفی آژینی در مسیر بازگشت از سفر زیارتی اربعین مایه تأسف و تأثر گردید.

اینجانب مصیبت وارده را به کلیه طلاب مجتمع و نیز خانواده محترم ایشان تسلیت عرض نموده و برای بازماندگانش طلب صبر و اجر می‌نمایم.

خداوند ایشان را با حضرت سیدالشهدا(علیه‌السلام) محشور گرداند.

قائم‌مقام مجتمع حوزه‌ای صدر(مشکات)



پیام حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر سعید رضا عاملی

دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (صلوات الله عليه وآله)

برادر ارجمند جناب آقای محسن آژینی

سلام علیکم

درگذشت جانگداز فرزند گرامی جنابعالی، طلبه بسیجی، فاضل و وارسته، حجت‌الاسلام مصطفی آژینی را که در مسیر معنوی سفر اربعین حسینی هجرت کردند را به شما برادر ارجمند و خانواده محترم تسلیت عرض می‌کنم.



مرحوم حجت‌الاسلام مصطفی آژینی از جوانان پرتلاش در سنگر جهاد علمی و فرهنگی بودند که جان عزیز خود را نیز در راه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) نثار کردند و قطعاً زندگی پاک این جوان مؤمن یک الگو برای جوانان امروز کشور است. بی‌شک ایشان که عمر خود را در راه امام حسین (علیه‌السلام) و نشر معارف اسلامی

سپری کرده‌اند در جنات نعیم همنشین حضرت سیدالشهداء(علیه‌السلام) و یاران باوفای ایشان هستند و خوشا به سعادت آنانی که در این راه پاک و مقدس به سوی معبود خود شتافتند.

مجدداً این غم جانگداز را به شما و بازماندگان محترم تسلیت گفته و برایتان از خداوند متعال طلب صبر جمیل دارم.

سعید رضا عاملی

دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی

فصل چهارم

مصطفی از زبان خانواده



آسمان در قاف

سخنان پدر

سخنان آقای محسن آژینی، پدر مرحوم مصطفی آژینی در مراسم بزرگداشت او در دفتر مقام معظم رهبری شهر مقدس قم - ۹۸/۸/۵

... من به نظرم رسید در این مجلس نورانی که به مناسبت عزای نبی مکرم اسلام (صلوات الله علیه و آله) و حضرت امام مجتبی (علیه السلام) و حضرت امام رضا (علیه السلام) و نیز بزرگداشت طلبه فاضل و زائر اربعین مرحوم حجت الاسلام مصطفی آژینی برگزار شده چند کلمه‌ای را در مورد او عرض کنم، نه از این باب که فرزند من است، بلکه از این باب که شاید شناخت بیشتر او بتواند چراغ راهنمایی برای جوانان متدین و انقلابی کشور بویژه طلاب جوان باشد.



مصطفی اهل مطرح کردن خودش نبود، بلکه به عکس، اگر نقطه مثبت یا ارزش‌هایی در وجودش بود سعی می‌کرد آن را از دیگران پنهان کند. به طوری که من گاهی با

خودم فکر می‌کردم که اگر روزی به تقدیر الهی از این دنیا بروم، همانطور که در این دنیا گمنام و ناشناخته بود، مرگ او هم در گمنامی خواهد بود ولی در این چند روز که از رحلت شهادت‌گونه او گذشته دیدم که گویی خداوند متعال اراده کرده که مصطفی مطرح و شناخته و برخی از ابعاد شخصیتش آشکار و معرفی شود. شاید حکمت این امر همان نکته‌ای باشد که عرض کردم.

مصطفی از کودکی متدین بود و حتی قبل از بلوغ فرائض دینی‌اش مانند نماز و روزه ترک نمی‌شد و از همان موقع به کسب علوم دینی علاقه داشت.

زمانی که دیپلم گرفت، با این که می‌توانست از سهمیه استفاده کند اما بطور عادی در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته برق دانشگاه علم و صنعت و در کارشناسی ارشد هم در رشته مهندسی مخابرات گرایش سیستم در دانشگاه تهران پذیرفته شد.

بعد از کارشناسی ارشد و با توجه به هوش بالایی که داشت می‌توانست در دوره دکترا شرکت و تحصیل در دانشگاه را ادامه بدهد. ولی این کار را نکرد و طلبگی را انتخاب کرد.



مصطفی مصمم شده بود که طلبه و روحانی بشود و ما هم وقتی این شوق و انگیزه را در او دیدیم با افتخار پذیرفتیم. مصطفی سال ۹۰ در حوزه علمیه مشکات که جوانان نخبه و دانشگاهی در آن درس می‌خواندند ثبت‌نام کرد. در طول ۸ سالی که طلبه بود، بسیار جدی، سخت‌کوش و پر تلاش بود. تقریباً تمام زندگی‌اش تحت‌الشعاع طلبگی قرار گرفت و غیر از امور شخصی و خانوادگی عمدتاً در حوزه و مشغول به کار علمی بود. می‌شود گفت حوزه خانه دوم مصطفی شده بود.

۲-۳ سال قبل تصمیم به معمم شدن گرفت و تقاضا کرد که این کار به دست مبارک مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) انجام شود. از دفتر ایشان تقاضا کردیم و پذیرفته شد. روزی همراه خانواده به محضر ایشان شرفیاب شدیم. بعد از نماز ظهر و عصر، ایشان عمامه مصطفی را بر سر او قرار دادند و دعا کردند و چند توصیه هم به او کردند که یکی از آنها در مورد نماز بود. از این زمان به بعد نمازهای مصطفی حال و هوای دیگری پیدا کرد.

مصطفی عاشق اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و زیارت آن بزرگواران بود. از همان دوران دانشگاه هر سال اربعین به کربلا می‌رفت. اولین بار که می‌خواست برای اربعین مشرف شود حدود ۲۳ سالش بود. آمد از من اجازه بگیرد. ابتدا برایم سخت بود که تنها به این سفر بروم. اما او التماس کرد و حتی کف پای مرا بوسید و اجازه گرفت. از همان موقع هر سال ایام اربعین پیاده به زیارت آقا ابا عبد الله الحسین (علیه‌السلام) می‌رفت. در این چند سال اخیر هم همراه با خانواده و بطور جمعی مشرف می‌شدیم. او آدابی را که در روایات برای زیارت آمده دقیقاً رعایت می‌کرد. همین امسال که با هم بودیم در مسیر بارها شاهد بودم در همان حالی که حرکت می‌کرد، تمام توجهش به حرم بود و چشمانش اشکبار و بارانی. و بالاخره هم در همین راه به آرزویش رسید.

نجوهای مادرانه خانم اخوت، مادر مصطفی

بسم رب النور

عزیز دلم، مصطفی جان!

ای کاش می‌توانستم آن گونه که بودی و هستی تو را بخوانم اما چه کنم که زبانم قاصر از بیان حتی اندکی از وجود نورانی‌ات است. حالا که از پیش ما رفتی و به جانان پیوستی، دلم خوش است که یاد و خاطرات همیشه با من و ماست.

یاد می‌آورم تولدت را. روزی که به دنیا آمدی آنقدر خوشحال بودم که گویی خودم هم تازه متولد شده‌ام. کامت را با تربت آقا ابی‌عبدالله (ع) تبرک کردم. در سن ۲ یا ۳ سالگی سوره‌های کوچکتر قرآن را حفظ بودی و چه خوش و شیرین آنها را می‌خواندی.

هر وقت به مدرسه‌ات می‌رفتم و از درس و اخلاقت می‌پرسیدم، معلم‌ها تعریف را می‌کردن. به برکت هوش و تلاشت همیشه در درس و زندگی موفق بودی. به راحتی و بدون کلاس کنکور و تقویتی و سهمیه و... در با بهترین رتبه‌ها، در بهترین دانشگاه‌ها قبول شدی و کارشناسی ارشد را پشت سر گذاشتی. حتی دکتری هم امتحان دادی و موفق شدی اما آن را رها کردی و دنبال دلت که طلبگی بود رفتی.

وقتی می‌خواستی ازدواج کنی، بر ایمان و حیا و نجابت همسرت اصرار داشتی که خدا هم همان را نصیب و قسمت کرد. اصرار بر سادگی مراسم داشتی و تأکید داشتی که خطبه عقدت را حاج آقا مجتبی تهرانی بخواند که مشتری و مخاطب دائمی فیض او بودی.

ادب و احترامت نسبت به والدین بی‌نظیر بود و چه خوب عامل به آیه شریفه «و بالوالدین احسانا» بودی و چه بسا و قطعاً یکی از دلایل توفیقاتت در زندگی نیز همین بود.

وقتی دیگران از اخلاق و منش تو تعریف می‌کردند فقط از آنها می‌خواستم برای عاقبت بخیری‌ات دعا کنند که چه خوب دعاهایشان مستجاب شد و چه خوب عاقبتی برایت

رقم خورد. راستی مهرماه آمدی و مهرماه هم رفتی و دلی پر از مهر اباعبدالله (ع) داشتی و آخر هم در آغوش پرمهرش قرار و آرام گرفتی.

مصطفی جان! هر چند خیلی زود از پیش ما رفتی و فرصت ما برای چشیدن لذت وجودت خیلی کم بود اما راضی هستم به رضای معبودت و ممنون هستم که برای تو مرگی را رقم زد که افتخار هر مادری است. هر چند من مادر شایسته‌ای برایت نبودم. به امید شفاعتت.

ضمناً این شعر را مصطفی حدود ۱۰ سال پیش به مناسبت ولادت با سعادت حضرت زهرا (س) و روز مادر به من هدیه داد که من آن را اینجا به عزیزان هدیه می‌دهم:

بسم رب النور

چشم به چهره خیره شد منتظر اشاره شد رخ ببذیر دیده را بیدل و پر شراره شد
 نور سرا ستوده‌ای دل زکفم ربوده‌ای غم ز دلم زدوده‌ای سینه‌ی تنگ پاره شد
 نایب شأن پرورش سیره‌ی کوثرت روش شانه و قلب پر تپش بالش و گاهواره شد
 دی که شنیدم از صبا نیک نگه کن عاشقا نُقل دو صد نظاره‌ها بهر رخت نثاره شد
 بزم گل است و بلبلان در گرو قدوم تو بسته به تار موی تو چرخ قَدَر اداره شد
 بوسه به دست و روی تو امر مطاع یار ما زان که شکفت روی تو درد فراق چاره شد
 پرتوی از رضای تو شعشعه‌ها پراکند شام سیاه‌بخت من روشن و پر ستاره شد
 حالتی از لبان تو لایق جان‌نثاریم ملتمس دعا دلم از لب لعل پاره شد

یار محمد از صفا، همدم زهرا ز وفا

نور دو چشم مصطفی وصف تو نیمه‌کاره شد

دل‌نوشته همسر آقا مصطفی، خانم صدیقه ایمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

از اربعین تا اربعین

همسر عزیزم، سلام!

این عنوان را از آن رو برای وصف زندگی مشترک و پر بار اما کوتاهمان انتخاب کردم که وصلت خدایی من و تو از اربعین شروع و به اربعین هم ختم شد.

به یادت می‌آورم سال ۱۳۸۹ را که وقتی برای خواستگاری آمدی گفتم دو هفته نیستیم. گفتم کجا؟ گفتم زیارت اربعین همراه با پیاده‌روی. همان سفری که نذر کرده بودی اگر ممکن شد تمام روزهای آن را روزه بگیری. در آن سفر چه گفتمی و چه کردی نمی‌دانم اما بعد از سفرت به سرعت مقدمات پیوند طی شد و در ۱۷ ربیع‌الاول، من و تو قسمت هم شدیم. بلافاصله مرا به زیارت حضرت عبدالعظیم بردی و در بازگشت با من از معاد گفتمی. برایم سوال پیش آمد که در چنین شبی چه سخن از معاد؟ اما پس از لختی فهمیدم که هم خودت همیشه آماده سفری و هم می‌خواهی مرا آماده کنی.

سال‌ها آمد و رفت و تو هر اربعین راهی دیار عشق می‌شدی و من هم بعضاً همراهت تا رسیدیم به سال ۱۳۹۸. این سال هم امام حسین (ع) من و تو و فاطمه‌ات را طلیید بی آنکه بدانیم چه عشق‌بازی‌ای در انتظارمان است.

نمی‌دانم در این سفر با مولایت چه گفتمی و چه خواستی. شاید به قول حاج آقا جاودان از او خواستی تو را در جوارش بپذیرد و مهمان همیشگی‌ات کند که او هم اجابت کرد و تو را برد پیش خودش.

همسر! اگر تو مرگی غیر از این داشتی شایسته‌ات نبود. خوشا به سعادتت.

این اواخر بسیار این شعر را می‌خواندی:

حسین من؛ بیا و این دل شکسته را بخر حسین من؛ مسافر جا مانده را با خود ببر

به شوخی به تو می‌گفتم تو را که نمی‌خرند و نمی‌برند، اما... یفعل الله ما یشاء. روز ۱۷ ربیع‌الاول قسمتم شد تا به ملاقات تو بیایم بر سر مزارت. همان مزاری که در جوار شهدای مسجد ارگ است و تو در آن آرام گرفته‌ای.



عجیب است: از اربعین تا اربعین، از ۱۷ ربیع‌الاول تا ۱۷ ربیع‌الاول! چه حکمتی است در این آغاز و این پایان.

دسته گل سالگرد عقدمان را نثار مزارت کردم به امید آن که هیچ وقت مرا از یاد نبری. راستی نزدیک سالن دعای ندبه هم هستی. تویی که دعای ندبه صبح‌های جمعه‌ات ترک نمی‌شد، مقدر بود در خانه ابدیات هم نزدیک و هم‌جوار آن باشی. در دعای ندبه صبح‌های آدینه ما را هم یاد کن!

از فاطمه‌ات بگویم که همواره احساس می‌کند تو از آن بالا به او نگاه می‌کنی. به این قول الهی در باره کسانی که در راه او جان باختند عمیقا باور دارم که فرموده:

أَنَا خَلِيفَتُهُ فِي أَهْلِهِ^۳

در همین مدت کوتاه هم به عینه دیدم که خدا کسانی را به یاری من و فاطمه فرستاد که در رأس آنها، پدر و مادرت بودند و ما باید از آنها الگو بگیریم که عامل به دین هستند و خدا به آنان جزای خیر و عاقبت بخیری عطا فرماید.

همسر! دست ما را بگیر و همواره نگاه پر مهرت را بر من و دخترت ارزانی دار. برای فاطمه دعا کن تا بتواند با سختی نبود تو کنار بیاید. این جمله‌ات یادم هست که می‌گفتی: «اگر کودکی یکی از والدینش را از دست بدهد، به واسطه سختی‌ها به رشد و کمال می‌رسد. همانند بسیاری از اولیای الهی»

من این مرگ را برای تو شروع زندگی تازه‌ای می‌دانم که از اول به دنبالش بودی.

ان شاء الله همنشین آقا ابا عبد الله باشی و برای ما جامانگان هم دعای خیر کنی.

همسر و همسفر جامانده‌ات

دل گویه‌های خواهرانه

هوالمحبوب

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعَدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ^۴

سلام مسافر اربعینم، سلام برگزیده محبوبم، مصطفی جانم

این آیات آخرین آیاتی است که وقتی بعد از عروج آسمانیات وارد اتاقت شدم دیدم. قرآنت باز مانده بود و نور این آیات چشمم را گرفت. قرآنی که چندی پیش برایش پایه‌ی بلندی گرفته بودی تا آن را روی آن بگذاری و در دل شب بتوانی ایستاده تلاوت کنی و با احترام، کلام معبودت را به عمق جانت بریزی:

يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ قَمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نُّضْفُهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ
تَرْتِيلًا^۵

من خواهرت که قبل از ازدواج، همسایه‌ی دیوار به دیوار اتاقت بودم، هیچگاه یادم نمی‌رود شب‌های عاشقیات را. در ساعتی از شب که همه در خواب خوش بودند تو با مشقت بیدار می‌شدی و آن وقت بود که عاشقی با محبوبت را آغاز می‌کردی و من فقط در حسرت حال خوش تو می‌نشستم و با خود می‌اندیشیدم که آخر برادرم چه سر مگویی با معبود خود دارد که چنین بی‌تاب است؟ از این بی‌تابی‌های هرشب، دریافته بودم که در انتظار لقائش می‌سوزی. فهمیده بودم که این دنیا دیگر برایت تنگ و آزاردهنده است. می‌دانستم جای تو دیگر اینجا نیست و آماده‌ی هجرتی. اما... باورش برابم سخت بود که

^۴ آیات ۶ و ۷ سوره روم

^۵ آیات ۱ تا ۴ سوره مزمل

دیگر تو را در کنارم نداشته باشم. دیگر خنده‌های پرمهرت را نبینم و جمله‌های کوتاه و ساده اما محبت‌آمیزت را نشنوم. از طرفی برایت خوشحال بودم که بالاخره محبوبت تو را به سوی خویش خوانده و مطمئن بودم که تو با آمادگی کامل و شوق فراوان به آغوش شتافته‌ای. اما... دل‌های بیقرار ما را چه کسی جواب خواهد داد؟ زخم‌های جانمان در فراق را چه کسی مرهم خواهد بود؟ برای اشک‌هایی که در دل‌تنگی‌ات میریزیم، چه کسی آرام جانمان خواهد بود؟ و آتش دل‌مان را چه کسی گلستان خواهد کرد؟

قطعاً و یقیناً همان کسی که تو را خوانده، خودش دل‌های شکسته‌مان را در دستانش گرفته و آرام آرام نوازش می‌کند تا بتوانیم این چند روز دنیا را به سر آوریم و با امید شفاعت و دست‌گیری تو به سوی محبوب سفر کنیم و ادامه زندگی‌مان را در کنار تو و همه خوبان بگذرانیم.

برادر عزیزم، مصطفی جانم، خوشا به حالت. در تمام دوران زندگی‌م، به حالت غبطه می‌خوردم. حال که پرگشودی و رفتی غبطه‌ام چندین برابر شده است. تا قبل از ازدواج سعی می‌کردم از تو کم نیاورم. هر جا می‌رفتی دنبال می‌آمدم. یادت هست در سرما و گرما، خوشی و ناخوشی، مسیر خانه تا مسجد امام علی (علیه‌السلام) را برای نماز جماعت، با هم به شوق جلب رضایت محبوبمان طی می‌کردیم. جلسات اخلاق حاج آقا مجتبی تهرانی که آخرش همراه با یک روزه کوتاه بود دیگر بهشت این دنیایمان بود. خلاصه که الگوی تمام زندگی‌م تو بودی و هستی و خواهی بود.

چه سخت است دوری و دل‌تنگی از کسی که الگوی تمام دوران زندگی‌ات بوده، از وقتی چشم به این جهان گشودی او را در کنار دیده‌ای و به دنبالش بوده‌ای و حالا باید از او دل بکنی، به خاطر این که محبوب او را فراخوانده و خریدارش شده است.

تنها خوشحالیم این است که به آرزویت رسیده‌ای و در بهترین جایگاه‌ها در کنار امام حسین (علیه‌السلام) که عاشقش بودی قرار گرفته‌ای، دست بازتر شده و می‌توانی راحت‌تر از ما دستگیری کنی ان‌شاء... .

مصطفای عزیزم، غروب جسمانیات، طلوع روحانیات را در پی داشته و نور وجودت، همه جا و همه کس را فرا گرفته است. در این مدت از آنها که اسم تو را شنیدند، کسی نیست که از نور وجودت متأثر نشده باشد. خداوند نور وجودت را پراکنده ساخته و آن را به همه کس و همه جا می‌رساند.

به امید این که دل‌های مرده ما به نور الهی‌ات زنده شود و ما نیز از این نور بهره‌مند گردیم.

به فدای چشم مست	بشکست اگر دل من
شکند اگر سبویی	سرخم می سلامت

اللهم عجل لولیک فرج

در انتظار نگاهت... خواهر کوچکت، زهرا

آبان‌ماه ۱۳۹۸ / ربیع‌الاول ۱۴۴۱

دل نوشته آقای علیرضا نفیسی

(داماد خانواده آژینی)

به نام خدا

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا^۶

مصطفی جان، برادرم؛

نخستین بار که تو را شناختم در سرزمین عشق، کربلای معلی، اربعین سال ۸۹ شمسی بود. هر دو سفر اولمان بود. آنچه از تو در آن سفر در خاطرمان مانده جوانی بودی کم صحبت، کم خوراک و با حالت معنوی خاص. بعد از آن و تا پیش از آن که با خانواده شما وصلت کنم فقط چند باری تو و برادرت را در جلسات رمضان و محرم حاج آقا مجتبی دیدم که تو پای ثابت صحبت‌هایشان بودی و علاقه خاصی به خود ایشان داشتی. هر شب می‌رفتی و با تمام وجودت مباحث را دنبال می‌کردی...

ابتدا که تو را شناختم، با توجه به آدم‌هایی که قبلاً تجربه معاشرت با آنها را داشتم با خودم فکر می‌کردم برقرار کردن ارتباط با تو شاید خیلی آسان نباشد. معمولاً در جمع‌ها گوشه‌ای می‌نشستی و آرامش و خلوت خودت را داشتی. اما دیری نپایید که دریافتم این سکوت و دوری از مردم، توأم با محبت و علاقه به خلق است. اگر کسی به سوی تو می‌آمد، همیشه با روی گشاده و با حوصله پاسخ می‌دادی و گاهی با یک جمله نشان می‌دادی که چقدر به فکر دیگری هستی. همیشه گوش شنوا داشتی و من هیچ‌گاه یادم نیست که با شخصی وارد بحث و جدل شده باشی. انگار مسائلی که ما در آنها غرق بودیم و برایمان حیثیتی بود، در نظر تو، کم‌اهمیت‌تر از آن بودند که لازم باشد روی

نظرت پافشاری کنی و با دفاع از آن، تفوق خودت را اثبات کنی. در ارتباط با همسر و دخترت هیچ‌گاه ندیدیم که از دایره صبر خارج شوی و دست‌بوس و پابوس پدر و مادرت بودی.

آرامش روانی و بی‌اعتنایی‌ات به دنیا همواره توجهم را جلب می‌کرد. با وجود سختی‌های زندگی طلبگی که تو آن را با تمام وجودت انتخاب کرده بودی، در تمام این مدت جز موارد خیلی معدود به خاطر ندارم که بحثی در مورد مادیات و مال و اموال دنیا و سختی‌های زندگی از تو شنیده باشم. اصلاً انگار انسان خجالت میکشید در کنار تو بنشیند و از این مسائل صحبت کند چون می‌دید فکر تو و دل مشغولی‌های تو کجا و این حرف‌ها کجا... نمی‌دانم چه سری بود که دیدنت و هم‌صحبتی با تو، انگار انسان را از کلام باطل و ناپسند دور می‌کرد. و دست آخر که همه چیز دنیا را گذاشتی و راحت رفتی به من گوشزد کردی که این دنیای فانی که طول عمر کوتاه ما در آن معلوم نیست کی به انتها برسد اصلاً چه ارزشی دارد که در فکر ما و در قلب ما جا بگیرد و زحمت و همت ما را به خودش جذب کند...؟

اما این سکوت مهرآمیز، همه ابعاد وجود تو نبود. به قول عزیزی که می‌گفت مصطفی ساکت بود ولی ساکت بی‌مسئولیت و بی‌مسئولیت نبود. تو نسبت به امور اجتماعی هرگز بی‌تفاوت نبودی و سیر من الحق الی الخلق را آغاز کرده بودی. در زمینه‌های مختلف سعی می‌کردی گروهی تشکیل دهی و اقداماتی جدی را راه بیندازی. خیلی از این کارها را ما بعد از رفتنت از دوستان و آشنایان شنیدیم. از جلسات مباحثه علمی مرتب که با افراد محله داشتی، گروهی که تشکیل دادی برای همیاری در حل مشکلات مردم محله، گروهی که برای مسائل تهذیبی طلبه‌ها درست کرده بودی و... یادم هست روزی نزدیک عید غدیر، من و محمد را جمع کردی و گفתי بیایید عقد اخوت ببندیم و پیوندها را محکم کنیم و رابطه‌ها را نزدیکتر و کارهای مشترکی تعریف کنیم از جمله خواندن کتاب چهل حدیث و بحث و تفکر در آن. وقتی که برای فرصت مطالعاتی خارج از کشور بودم، شروع کردی به انجام یک سری مطالعات اسلامی مرتبط با زمینه تخصصی من و

ارسال متن‌هایی برای اینکه با اساتید و دانشجویان آنجا در میان بگذارم تا از آنها بازخورد بگیریم.

اما به نظرم آنچه که تو بیش از هر چیز با حیات و مماتت به ما آموختی، سلوک تو بود. به یاد دارم آن روزها که تصمیم گرفتی ملبس بشوی، علی‌رغم مخالفت‌ها و تحقیق نگاه‌ها، مهمترین دلیلت این بود که این لباس تو را از ناپاکی‌ها جدا کند و در چشم جامعه مسئولیت تو را بالا ببرد و ارتقای دهد. انگار که آن را حائلی می‌دیدی میان خودت با دنیا. به نظرم علت اصلی مهاجرتت به شهر قم هم علی‌رغم وجود همه دلبستگی‌ها اعم از خانواده و امکانات زندگی و مشقت رفت و آمد هر هفته، اول همین ادامه مسیر سلوکت بود و در مرتبه دوم طلب دانش و معرفت.

نماز تو به معنای واقعی کلمه معراج تو بود. قبل از تو کم ندیده بودم کسانی را که به نماز اول وقت و نمازهای نافله اهتمام دارند ولی معنای خشوع در نماز را در تو یافتم و آن هم نه گهگاه و در مواقع و اماکن خاص بلکه مداوم. یادش بخیر که تو در مسجد محله، امام جماعت نماز صبح بودی و هر روز رأس اذان صدای خروج ماشینت را می‌شنیدیم و کمتر پیش می‌آمد یا شاید پیش نیامد که قبل از طلوع آفتاب بازگشته باشی. یادم هست همان اوایل، روزی برای نماز صبح به مسجد آمدم بعد از نماز، کم‌کم چند نفری که آمده بودند رفتند ولی هر چه منتظر شدم که تو هم بلند شوی که مثلاً با هم به خانه برگردیم، سرت در عبادت مشغول بود و انگار این رابطه عاشقانه تمامی نداشت. به دعای صبح علاقه داشتی و زیارت عاشورا را از بر بودی. می‌گفتی آدمی هر روز باید با ثقلین رابطه‌اش را محکم کند یکی با قرآن که دائم همراهت بود و انس داشتی و اگر زمانی می‌یافتی می‌خواندی و دیگری اهل بیت(ع) که اعم از دعای عهد و زیارت عاشورا ... بود. روزی از زیر زبانت کشیدم که همین برنامه را در قم با قوت بیشتری ادامه می‌دادی، هر چند پافشاری‌ات برای نزدیکی منزل قم به حرم، از قبل آن را معلوم کرده بود. هر روز قبل از نماز صبح به حرم می‌رفتی و بعد از طلوع آفتاب وقتی

که به قول خودت طلبه‌ها تازه به حرم می‌آمدند برای درس، تو هم به جلسه درس خودت می‌رفتی.

از ایام خاص سال هم همیشه بیشترین بهره‌ها را تو می‌بردی. چند سالی بود که برنامه ایام البیض رجبیت این بود که به مسجد جمکران می‌رفتی، همین طور بدون ثبت نام قبلی و بعدها از خانمت می‌شنیدیم که این سه روز را در شبستان اصلی مسجد (که جدای از محل رسمی اعتکاف بود) گوشه‌ای می‌نشستی و نشسته می‌خوابیدی و با همان نان و پنیری که روز اول برده بودی سر می‌کردی! یک سنت دیگر این چند سالت این بود که ماه رمضان از خانه و وطن می‌بریدی و قصد ده روز می‌کردی برای نجف اشرف و به درس و تہذیب مشغول بودی و زیارتت را در کربلا با خانواده تکمیل می‌کردی و بازمی‌گشتی. در زیارت اربعین هم که تقریباً هر سال مداومت داشتی.

و از همه مهمتر اینکه آدم احساس می‌کرد همه این اعمال تو خالص برای خداست. چون هیچ‌گاه در مورد آنها صحبتی نمی‌کردی و حتی اشاره‌ای نمی‌شد از گفتار و رفتار تو برداشت کرد که مثلاً بخواهی به نحوی به کسی بفهمانی که فلان عمل یا عبادت را انجام می‌دهی. برای همین حدس قریب به یقین می‌زنم که تازه آنچه ما دیده‌ایم و شنیده‌ایم و می‌دانیم از تو، بخشی یا شاید بخش کوچکی از سلوک تو باشد. اینکه انسان در عین اینکه کاملاً عامل به واجبات و مستحبات است، ریا هم نداشته باشد خیلی سخت است. گاه انسان از خوف ریا، از مستحبی دست می‌کشد ولی تو مصداق عاملی بودی که حتی در انظار دیگران، انگار ذره‌ای متوجه غیر نیست.

رفیق و برادر من، آخرین دیدارمان به مانند اولین دیدار، در همان سرزمین عشق بود و این بار در قلب کربلا، داخل حرم دوست و تو چه زیبا در آن آخرین شب جمعه نجوا می‌کردی. برادرم چقدر راه پیمودی تو در این سال‌های اندکی که شمارش به ده هم نمی‌رسد. تو چه کردی و چگونه رهروی مسیر دوست شدی که این قدر ما را غافلگیر کردی. ما که نزدیک‌ترین کسانت بودیم، جا گذاشتی و ناگهان به خود آمدیم و دیدیم تو عجب فاصله‌ای با ما یافته‌ای و عجب عزیزی و عجب گوهری را از دست دادیم. آنچه

در آرزویمان داشتیم و غفلت و خستگی دنیا ما را از آن دور نگه داشته، تو آن را چشیدی و فوق آن را هم تجربه کردی. خوشا به حالت که زندگی و مرگت، زندگی و مرگ محمد و آل محمد بود. خوشا به حالت با آن آرامشی که لحظه آخر یافتی و به آغوش دوست شتافتی. به مانند همان مرادت که پای منبر او می‌رفتیم، عاشق ابی‌عبدالله شدی و همانند او در اربعین امام شهید جام لقا را سرکشیدی. ما را فراموش نکن که خودت عقد اخوت خواندی و حق برادر را به ما شناساندی. بدرود.

۱۷ ربیع‌الاول ۱۴۴۱

فصل پنجم

خاطرات دوستان



آسمان در قاف

آموزش نظامی برای اعزام به سوریه

برای گردان فاتحین طلاب، مدتی بود ثبت نام می کردیم. قرار بود بعد از اتمام دوره های آموزشی، به سوریه اعزام شویم. طلبه ها خیلی استقبال کردند. روزی فردی برای ثبت نام مراجعه کرد که تعجب بنده را برانگیخت. او کسی نبود جز برادرم مصطفی آذینی، البته من، تنها فردی نبودم که از این امر تعجب کردم بلکه دوستان ما هم تعجب کردند شاید دلیلش این بود که همه دوستان، مصطفی را فردی اخلاقی می دانستند که تنها به دنبال درس و عبادت است و از اینگونه عرصه ها منصرف. ثبت نام آقا مصطفی در این دوره جلوه دیگری از او را به ما نشان داد.



برای دوره ای سه روزه روانه پادگان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شدیم. مصطفی هم مانند بقیه طلاب در محل پادگان حاضر شد. پادگان اقتضائات خاص خودش را داشت گاهی مجبور بودیم به دوستان فشار وارد کنیم یا اینکه تند

شویم. مصطفی در قبال همه ی اوامر فرماندهان مطیع بود و این نیز شمه بسیار کوچکی از ولایت پذیری او بود.

وقت نماز که می شد همگی به نمازخانه می رفتیم. مصطفی پیش نماز گردان بود و آنجا هم در کنار انجام وظیفه انقلابی، کار دینی و تبلیغی و معنوی خود را فراموش نمی کرد.

حجت الاسلام حسینی نوری

دعای ندبه پر و پیمون

یکی از برنامه های ثابت آقا مصطفی خواندن دعای ندبه روزهای جمعه صبح در مسجد محلمان مسجد امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود. یعنی همان مسجدی که مصطفی امام جماعت نماز صبح آن بود. اگر با شخصی قرار جلسه یا گرده علمی نداشت معمولاً از بعد از نماز صبح تا شروع برنامه دعا ندبه در حالت سجده بود. ساعت ۷ که برنامه آغاز می شد آقا مصطفی از سجده بلند می شد و قطعاً «به طه به یاسین» آقای فانی رو پخش می کرد و بعد شروع می کرد به خواندن دعای ندبه.

بعد از تمام شدن دعا ، سفره صبحانه پهن می شد و معمولاً هم آقا مصطفی منزل نمی رفت و سر سفره می نشست. نکته درس آموز برای من این بود که ایشان سر سفره با مردم چایی می خورد و بقیه صبحانه اش رو می گذاشت داخل پلاستیک و می برد منزل با خانواده صرف می کرد. شاید در این چند سال فقط یک یا دو بار دیدم که صبحانه رو در مسجد خورد.

یک بار امتحان کردم و به تقلید از آقا مصطفی صبحانه خودم را بردم منزل با خانواده خوردیم و در کمال تعجب دیدم حس خیلی مثبتی به خانواده منتقل می شود.

محمد آژینی (برادر آقا مصطفی)

کم مؤونهٔ پر معونه!

سال آخری که با هم، هم حجره بودیم هر وقت میومدم توی اتاق، یا روی میز کوچکش مشغول مطالعه بود و یا مشغول نماز. اما هر وقت که تنها بود توی حجره لامپ‌های حجره رو روشن نمی‌کرد و با نوری که از پنجره میومد درس می‌خوند. من لامپ‌ها رو روشن می‌کردم و می‌رفتم بیرون. بعد که برمی‌گشتم حجره می‌دیدم دوباره لامپ‌ها رو خاموش کرده و با همان نور کم داره درس می‌خونه.

هم روی اسراف حساس بود و هم شاید به این خاطر که حاضر نبود از بودجه بیت المال و سهم امام(ع) برایش خرج بشه.

حسین خادمی

خیالتون راحت، دوستان هستن!

امروز با پدر رفته بودیم قم، منزل آقا مصطفی که طبقه دوم منزل آقای جعفری استاد ایشان بود. بدجوری یاد و خاطره آقا مصطفی برامون زنده شد. به خصوص یاد این خاطره که خانمشان جدیداً نقل کردند افتادم. ایشان گفتند:

در مسیر رفتن به کربلا آقا مصطفی به یک بهانه‌ای بحث مرگ و شهادت را پیش کشید و این آیه را خواند «و من ینهاجر فی سبیل الله و...» و به مزاح ادامه داد: تازه این وان خونه جدیدمون در قم جای خوبی برای غسل دادن من است.

خانمشان به او می‌گویند: بی‌خود حرف نزن کسی نیست شما رو غسل بده، آقا مصطفی می‌گه خیالتون راحت. دوستان هستن!

محمد آژینی(برادر آقا مصطفی)

جگرم می‌سوزد

امروز محمد آقا و پدرش برای بردن وسایل آقا مصطفی به قم منزل ما آمده بودند.

متاسفانه بنده به دلیل جلسات متعدد و کلاس نتوانستم بیش از چند دقیقه خدمت محمداقا و پدرش باشم و از این بابت عذرخواهی می‌کنم.

بنده در همان چند دقیقه متوجه حال خاص محمداقا شدم و الان هم که لحن آقامصطفی و لبخند ملیحش را در بیان این جملات (تازه این وان خونه جدیدمون در قم...) را تصور می‌کنم، جگرم می‌سوزد و ...

راستش بنده وقتی ضمن مصاحبه مرکز تخصصی با آقامصطفی، متوجه شدم که ایشان قصد دارد به قم بیاید و دنبال منزل است در ذهنم خطور کرد که پیشنهاد منزل خودمان را به ایشان بدهم، ولی آن روز چیزی نگفتم و البته منزل هم آماده نبود و قدری کار داشت. مدتی بعد وقتی از میان صحبت دوستان در جشن عیدغدیر هیات متوجه شدم که آقامصطفی هنوز در قم خانه پیدا نکرده مصمم شدم که خودم از ایشان بخواهم که در منزل ما مستقر شود. البته قبلاً درباره فرزندشان و تناسب سنی دخترش با فرزندانم سوال کردم و وقتی متوجه شدم او فاطمه خانم را در همان مدرسه ساجده خانم ما ثبت‌نام کرده، هم خودم و هم بچه‌ها بیشتر مشتاق شدیم و به ایشان پیشنهاد دادیم. البته ایشان مدتی تعلل کرد و بعد پیام داد که تصورش این است که بنده دنبال کسی هستم که پسری همسن پسرش داشته باشد و وقتی پیام دادم که اینقدر هم تناسب فرزندانشان برایم اهمیت ندارد، برای دیدن خانه آمد و قبل از هر چیز درباره فاصله منزل با مسجد و پارک سوال کرد و بنده هم گفتم که اتفاقاً سال گذشته که ما دنبال تبدیل منزل بودیم و موفق نشدیم، دقیقاً همین دو ملاک برایمان خیلی مهم بود.

در این مدت کوتاهی که آقا مصطفی در منزل ما زندگی می‌کرد به یاد ندارم سحری را که ایشان بعد از بنده از منزل خارج شده باشد و صبح‌ها هر وقت می‌خواستیم از منزل خارج شوم، ماشین ایشان نبود. گمانم بر این بود که سحرها یک ساعت به اذان و شاید زودتر به حرم می‌رفت.

حقیقتاً دعوت بنده از ایشان برای کسب روحانیت و معنویت از ایشان با حضورشان در منزل ما بود و رفتنشان خسارتی بزرگ برای من و خانواده بود. امروز که وسایلشان را بردند خیلی دلم گرفت.

حجت‌الاسلام و المسلمین جعفری

بی تکلف

بیدارش کردم. هرچی بهش گفتم، اینجا سرما می خوری، بیا اتاق ما بخواب نیامد. حتی اصرارم برای اینکه لااقل زیرش یه چیزی بندازه تا سرمای کف زمین اذیتش نکنه فایده نداشت. کلافه شده بودم ولی ظاهراً سرسخت تر از اونی بود که بتونم مجابش کنم.

از تهران آمده بود و تو آشپزخونه مدرسه در خیابون گلستان قم خوابیده بود. اول نشناختمش؛ بیدارش کردم تازه متوجه شدم که مصطفی‌است. مثل همیشه با اینکه بد موقع بیدارش کرده بودم با لبخند گفت سلام آقا حجت.

حجت‌الاسلام حجت اجودی

حداقل ۴۵ دقیقه

بر خلاف خیلی از دوستان، من خیلی به نمازهای مصطفی توجهی نداشتم؛ شاید برایم عادی شده بود. با خودم فکر می کردم خوب هرکسی یه جوهره، مصطفی هم این تیبی، اهل نماز و عبادت.

کمتر از یک ماه پیش بود؛ پنجشنبه ۱۱ مهر (تقریباً دو هفته قبل از رفتن مصطفی از پیش ما) ما در مشکات پلایین کلاس داشتیم. موقع نماز تو نمازخونه مصطفی هم بود. بعد از نماز با رفقای کلاس فلسفه تحلیلی رفتیم برای ناهار؛ برگشتیم. من و یوسف برای اینکه چایی بیاریم راهی آبدارخونه شدیم که از پشت چشمم به مصطفی افتاد که هنوز تو نمازخونه مشغول بود.

نا خودآگاه با یک بهت و تعجبی همراه با تحسین گفتم یوسف تو رو خدا این آژینی رو ببین، ما رفتیم ناهار خوردیم برگشتیم اما او هنوز تو نمازخونه است.

حداقل چهل و پنج دقیقه‌ای می شد که نماز جماعت مدرسه تموم شده بود.

یوسف خرم پناه، آژینی رو نمی شناخت. بعد از اینکه مصطفی از دنیا رفت یوسف بهم گفت، من تازه فهمیدم اون کسی که تو کتابخونه مرکز تخصصی کنارم می نشست آژینی بوده که تو نمازخونه پلایین بهم نشون دادی.

حجت‌الاسلام حجت اجودی

اشک‌های عرشی

هرگز گمانم این نبود عزیز دل برادر،

که تو زیر خاک بروی و من صاف صاف بر زمین راه بروم.

دنیا البته همه اش خاک است. ما هم خاکیم، ولی خب خاک تو جنسش فرق داشت. نه اینکه چون دیگر نیستی بخوادم تعریفی جلوه‌ات بدهم، چنان که رسم مردم زمانه است که پشت سر میت خوب بگویند، نه. تو فرق داشتی. تو خاکت گل شده بود. خوب ورز آمده بود. از بس آب در این خاک پاشیده بودی از اشک‌های عرشی‌ات. که بار اولی که در صف نماز کنارت ایستادم فکر کردم از سقف دارد آب می چکد. آنقدر که از چشمان قشنگت آب چکید روی فرش. بدون حق و شانه لرزیدن.

در مرگ عزیزترین‌ها هم نشده بود که تا چند روز بعد، هروقت یادش بیفتم نتوانم بغضم رو فروخورم.

آخر چطور انتظار داری بیاییم سر خاکت بایستیم مثل سرو، مستقیم، تا خانواده ات اذیت نشوند؟ چطور می‌خواهی کمرمان خم نشود تا همسرت که هنوز نمیداند چه بلایی بر سر همه مان و خود او آمده، بعداً در فیلم تشییع جنازه‌ات، بار غم عالم نیاید روی دلش؟

خبر مصیبت که آمد شب دلم نمیخواست محمدحسینم را ببینم. میدانستم بغضم می ترکد. همین هم شد. او هم نفهمید. او میخندید و میگفت بابا نگاه کن، بازی جدید روی گوشی دایی را.

فاطمه ی تو چه کند؟ ۵ سالش بیشتر نیست. دلش اندازه گنجشک است. همان فاطمه ات که همه اش می چسبید به تو. مانده ام الان دارد از پدر بزرگش چه می پرسد.

میگوید مامانم؟ میگویند بیمارستان اما جواب بابام کو را چه می دهند؟

من که نمی دانم چه گذشت بین تو و خدایت. من که نمیدانم در سفر کربلایت چه کردی و چه گفتی و چه شنیدی. هر چه بود، خودت رفتی و میگویند که خوب رفتی ولی نمیدانی با ما چه کردی مصطفی جان.

یاد سفر کربلای اربعین ۹۴ می افتم که با هم رفتیم. یاد نکات متواضعانه ات. یاد آن میز کوچولوی توی حجره که بار آن همه علم تو را کشیده است. یاد کلاسی که استاد فقط سراغ تو را می گرفت و اگر تو بودی کافی بود برایش که حیف نشود تدریسش.

شاید باورتان نشود و اگر بشنوید بگویند اغراق نکنید در حق مومنین. ولی توی این دو سه روزه مدام توی سرم روایت ((کان لی فی ما مضی اخ فی الله)) می چرخد. حتی وقتی روی منبر از زبان سیدالشهدا (ع) میخواندم ((علی الدنيا بعدک العفا)) درک نمیکردم چه گفته مولا. ولی وقتی می بینم همه چیز دنیا بعد از تو رنگ باخته، مدام ذکر زیر لبم میشود اینکه خاک بر سر دنیایی که لیاقت نفس های تو را ندارد و من باید وجود آلوده ام را به این سو و آن سو بکشم.

هرگز گمانم این نبود که من بیایم از روی این میز که عکس تو رویش باشد، خرما بردارم. مصطفی، از آن خرماهای بهشتی به ما هم بده.

حجت الاسلام شیرمحمدی

تو کجا بودی؟

با همدیگه کتاب المراقبات رو مباحثه میکردیم. مصطفی یه کتاب المراقبات داشت که جلد نداشت و لابلایش مطالبی با مداد نوشته بود بهش گفتم: مصطفی این نوشته ها رو کی نوشتی؟ گفت این ها مال دوران دبیرستان منه

گفتم بابا تو خیلی کارت درسته ما اون زمان دنبال بازی و گیمننت و کلوپ بودیم تو کجا بودی..؟

سرش رو انداخت پایین و از اون خنده های با حیا کرد..

حجت الاسلام عرفان قدیری

فاطمه خانم

چون دخترش هم سن دخترم بود به رفتارش با بچه اش دقت میکردم. خیلی احترام به او می گذاشت. ازش میپرسیدن اسم دخترت چیه میگفت فاطمه خانم! بچه را روی سینه خودش میخواباند و آرام آرام به پشتش میزد تا با هم خوابشان میبرد. این حرکتش خیلی جالب بود. فاطمه خانم خیلی به پدرش انس داشت. خدای مهربان برایش جبران کند.

حجت الاسلام سید مهدی اکرمی

آماده و پای کار

شاید آنچه که در مورد مصطفی می‌گوییم، تکراری باشد اما به هر روی؛ در معدود گفتگوها و مباحثاتی که با ایشان دست داد، این آرامش و تأمل‌اش بود که فضای بحث را در دست می‌گرفت.

چند بار برای تنظیم یک قرار مباحثه به او مراجعه کردم؛ همیشه در برنامه‌اش زمانی پیدا می‌شد و در هر قرار، او پیش و بیش از من آماده و پای کار بود.

سید اشرف واقفی

از در سلوک

آقای آژینی یک مقاله نوشته بود برای هفتمین جشنواره علامه حلی (ره) که در آن حائز رتبه برتر شد. موضوع مقاله: «تبیینی هستی شناسانه از کلیت و تشخص احکام شرعی» بود. از عنوان مقاله هم پیداست که موضوع آن خاستگاهی فقهی و اصولی و کلامی داشت و از مایه‌های فلسفی و عرفانی هم مایه می‌گرفت. مصطفی آژینی به دنبال راهی بود که میان مصالح واقعی نهفته در پس احکام ظاهری کلی، و مصلحت جزئی شخصی یک مکلف که باید از عمل به حکم عایدش شود، پلی بزند. به عقیده وی مولایی با چنین سعه علم و قدرت و رحمت، شایسته است که مصلحت بنده خود را در هر لحظه به طور جزئی و یقینی مشخص کند، نه فقط در قالب احکام کلی اعتباری. راه حل او این بود که ایراد در قابلیت قابل است، نه فاعلیت فاعل. راه آن است که مکلف از در سلوک در آید، تا استعداد آن را بیابد که از هدایت تشریحی به هدایت تکوینی بار یابد.

مقاله را که خواندم، احساس کردم این تحقیق، نه یک تلاش نظری صرف، بلکه چالشی بوده که ایشان در حرکت سلوکی خویش با آن مواجه و از آن بهره برده است. قرار بود که جدا از دیگر رفقا خودش را به مراسم اختتامیه جشنواره برساند، اما نیامد.

ایشان در ادامه مقاله نخست، مقاله دیگری را نیز تقریباً تکمیل کرده بود با عنوان: «جایگاه اعتباریات و چگونگی تطبیق آن‌ها بر مصالح حقیقی جزئی در فرآیند تکاملی انسان» که از سرنوشت آن بی اطلاعم. ایشان در این مقاله تلاش کرده بود فرایند تبدیل هدایت تشریحی به هدایت تکوینی در درون نفس سالک عابد را مدلسازی کند. شاید گزاف نباشد اگر ادعا شود که مدل پیشنهادی وی احتمالاً از تأملات سلوکی خود او مایه گرفته است.

اللهم اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان !

بیشتر آقا مصطفی رو باید فکر کرد تا نقل

هشت سال با آقا مصطفی بودیم. کم حرف میزد و همیشه تو خلوت خودش بود. ما بعد از هشت سال تازه فهمیدیم پدرش تو بیت رهبری است. به نظرت از همچین شخصیتی چقدر خاطره میتونیم پیدا کنیم. به نظرم بیشتر آقا مصطفی رو باید فکر کرد تا نقل!

حجت الاسلام ورکش

خیس اشک

ماه رمضان پارسال که با ایشون همسفر نجف و کربلا بودیم، صبح ها بعد از نماز صبح تو حرم امیرالمومنین (ع) بارها می دیدیم تو سجده است و این سجده تا نزدیکی طلوع ادامه داشت و وقتی سر برمی داشت، صورتش خیس اشک بود.

حجت الاسلام سید محمدعلی عظیمی

شوخی نکته دار...

چند باری دیده بودم که در جمع، اگر شوخی نکته داری میشد، چهره اش سرخ میشد، عرق می کرد و خنده ای بامزه و از سر ناچاری میزد و همان، نشانه ای بود بر نارضایتی و پایانی بر آن شوخی!

رضا فرضی

بچه هیئتی

با این که هنوز چیزی از ساکن شدنش در قم نگذشته بود، اما هر هفته، اولین نفری بود که وارد جلسه هیات حضرت قاسم بن الحسن ع می شد. خانواده اش هم باهاش بودند. بعضاً زحمت قرائت حدیث کسا و زیارت عاشورا ی اول جلسه رو خودش می کشید.

زیارت عاشورا رو از حفظ می خوندم. موقع منبر هم خیلی با ادب چند قدمی منبر می‌نشست. سر به زیر، با حسن استماع

حجت الاسلام جعفر مصلحی

امید کلاس

با ایشان هم درس بودیم در کلاس فقه حکومتی حاج آقای موسوی. اوایل استاد به علت نشناختن ایشان بیشتر روی ماها که سروصدامون بیشتر بود حساب میکردند و کمتر روی ایشان. منتها کمی که گذشت دیدند منظم‌ترین و علمی‌ترین و دقیق‌ترین نظرات رو مصطفی می‌دهد.

استاد موسوی در پیگیری تقریر و پیش مطالعه و تکالیف درس خیلی جدی و مصر بودند. اکثر ماها کم می آوردیم در انجام دادن کارهای لازم برای درس. تنها کسی که همه رفقا امید داشتند که به خاطر کارهای جدی و دائمی او کلاس محکم جلو بره مصطفی بود. دیگه از یه جایی به بعد استاد دائما پیگیر نظرات ایشان بود.

حجت الاسلام هادی انصاری

طلبة حواس جمع

تو این چند ماهی که مسئولیت مدرسه رو دوش من اومد شاید تنها کسی که بهم پیامک داد و تشکر کرد از بابت کارها مصطفی بود. این کار رو دوبار کرد...برام خیلی عجیب بود این مدل حواس جمعی‌ها...

جالب تر اینکه از جمله موارد تشکر او بابت جلوگیری از اسراف بود (سر بحث نان و غذا و سیستم رزرو) ...بعد هم با تاکید فراوان گفت: این جلوگیری از اسراف ها برکت میاره... انشالله بیش از پیش این سفارشش رو در مدرسه محقق کنیم.

حجت الاسلام محمد کربلایی

جشنواره علامه حلی

مرحوم مصطفی یک مقاله علمی پژوهشی در "اصول فقه" نگاشته بود که در جشنواره علامه حلی حوزه‌های علمیه حائز رتبه شده بود. این مقاله را برای من فرستاده بود تا نظراتم را بگیرد. گاهی هم من، نوشته‌هایم را می‌دادم به او تا نظراتش را بگیرم. هنوز هم تعلیقات دست‌نویس او (با دست‌خط زیبایی) را که بر برخی نوشته‌هایم حاشیه زده دارم.

حجت‌الاسلام کامکار

تبریک ازدواج

وقتی ازدواج کردم، آقا مصطفی بعد از شنیدن خبر ازدوایم این پیامک را برایم زد:

«سلام برادر؛ خیلی تبریک می‌گم. فرصتیه برای اینکه این رو نقطه عطفی در زندگی ببینی و برنامه و سبک زندگیتو بهبود بدی، البته با همیاری و همدلی طرفین باید این برنامه بسته بشه. در این ابتدای آشنایی، طرف مقابل هر اخلاق و آداب و برنامه‌ای رو از شما ببینه شما رو با اون می‌شناسه و بر اساس اون در ادامه تعامل می‌کنه اما بعداً تغییر برنامه اصلاً به راحتی الان نیست.»

وحید اسلامی

هدیه ۵۰ دیناری

ماه مبارک پارسال توفیق داشتم در نجف اشرف و کربلا با مصطفی همسفر باشم. خورد و خوراک و عبادتش رو که همه می‌دونند چه جویری بود. کم و ساده می‌خورد و وحشتناک عبادت می‌کرد. توی اون سفر همه طلبه‌ها رفتن جلوی بیت آقای سیستانی و هدیه ۵۰ دیناری گرفتند که مبلغ کمی نبود اما مصطفی حاضر نشد بیاد و این مبلغ رو

بگیره، با اینکه این همه اهل جد و جهد علمی بود خودش رو شایسته دریافت این پول نمی‌دونست.

حسین خادمی

اهل عمل

توی مشکات غیر از حاج آقا قاسمیان اولین کسی که دوست داشتم پشتش نماز بخونم مصطفی بود. جنس نمازهاش با بقیه فرق میکرد. یه بار یادمه توی یه جلسه ای با رفقای کارگروه فقه تربیت ایشون در مورد اهمیت نماز صحبت میکرد. اون روز کلاً حاله دگرگون شده بود. کلام کسی که اهل عمل بود در عمق وجودم نفوذ کرده بود.

حسین خادمی

ذوق عرفانی

در مدرسه پلایین کتاب فلسفه استاد عبودیت را تدریس میکردم (همون کتابی که خلاصه مباحث شهید مطهری است) مصطفی را آن زمان نمی‌شناختم که آیا در کلاس حاضر است یا نه؛ ولی وقتی نوبت به کلاس نهاییه الحکمه رسید در این کلاس حاضر میشد ولی شناخت بیشتر من از مصطفی زمانی است که واحدهای درسی کلاس نهاییه الحکمه مدرسه تمام شده بود درعین حال جمعی از دوستان که مصطفی نیز در میان آنها بود تمایل داشتند که کتاب را تمام کنیم و بحثها را ادامه دهیم. تبعاً کلاس خلوت تر شد و تخصصی‌تر، مصطفی پای ثابت این کلاس بود و بطور مرتب و بسیار هوشمند و هدفمند شرکت میکرد. ویژگی او در این دوران در نظر من خوش فهمی و سرعت انتقال او در کنار متانت و ادب او بود.

پس از چندی از من درخواست کرد که دو مقاله‌ای را که در مورد دو مبحث فلسفی نوشته بخوانم و ارزیابی کنم، آن دو را برایم ایمیل کرد و بعدها دیدم که آنها را برای مسابقات حوزوی هم ارسال کرده و به نظرم رتبه هم کسب نمود.

به تناسب فضای کلاس نهایی مباحث عرفانی نیز کم و بیش در این کلاس مطرح می‌شد و بنده حقییر مطالبی که از استادم جناب آقای عشاقی در این زمینه تعلیم دیده بودم بعضاً برای دوستان نقل می‌کردم. مصطفی در این زمینه در نظرم بسیار پیگیر و شایق آمد و در دو مقاله‌ای که نوشته و برایم فرستاده بود نیز ذوق عرفانی خود را به وفور نشان داده بود.

حالا نوبت ورود او به دوره تخصصی بود. روزی از او پرسیدم که چه برنامه‌ای داری؟ گفت فعلاً در تهران میمانم چون شرایط قم آمدن را ندارم. اگر دوره تخصصی در تهران تشکیل شد همین جا ادامه تحصیل می‌دهم (این خاطره مربوط به دوسال قبل است) تا اینکه کم کم پس از چندی متوجه شدم او هفته‌ای یک روز قم می‌آید و علاوه بر اینکه به دوستان قمی سفارش کرده بود که ادامه کلاس نهایی الحکمه را ضبط کنند و به او بدهند کلاسهای دیگری را هم در قم شرکت میکنند. در این مدت برخوردم با او در حد سلام و علیکی بود که وقتی همدیگر را می‌دیدم داشتیم تا اینکه او در قم مستقر شد.

میز مطالعه او نزدیک به اتاق بنده بود لذا در هنگام تردد چند مرتبه در روز او را می‌دیدم که کاملاً غرق در مطالعه و تفکر است...، رفقا عازم سفر اربعین شده بودند و مدرسه کم کم خالی میشد. نزدیک به اذان ظهر مصطفی را پشت میز مطالعه اش دیدم برای عرض ادب جلو رفتم و پرسیدم شما امسال مشرف نمی‌شوید؟ گفت: بله چند ساعت دیگه انشالله راهی هستیم. حسرت خوردم و التماس دعا گفتم و خداحافظی کردم.

در آن روزها مشغول خواندن جلد دوم کتاب گامهای پسین در فلسفه نوین اثر استاد عشاقی بودم. دو روزی بود که مصطفی رفته بود. به کتابخانه رفتم و ناگهان با تعجب چشمم به جایگاه مطالعه مصطفی و کتابهای او افتاد. دیدم کتاب رویی که معلوم است در حال مطالعه آن بوده همان کتاب گامهای پسین...، است جلو رفتم و چون مجلدات کتاب هم شکل اند دیدم وی مشغول خواندن جلد اول است با کنجکاوی کتابش را برداشتم دیدم حاشیه هم زده و با دقت آن را خوانده. از لای همان کتاب تکه کاغذی را پیدا کردم و چند سطری را برای مصطفی نوشتم. اولاً علاقه او را به فلسفه ستایش

کردم و ثانیاً به او خبر دادم که این کتاب، جلد دوم و سوم هم دارد و ثالثاً می‌خواستم برایش بنویسم اگر مایل است حاضرم با او بخشهایی از کتاب را مباحثه کنم ولی از نوشتن این بند منصرف شدم و در دلم گفتم هر وقت حضوری او را دیدم در این زمینه صحبت میکنم.

بالاخره قسمت من هم کربلا شد منتها از قسم جاماندگان اربعین یعنی شب بعد از اربعین راهی شدم. در طول روز سرم شلوغ بود و نتوانستم گروهای مجازی را نگاهی ببینم تا اینکه لحظاتی قبل از رفتن، وقتی برای یک لحظه پیام برادر عزیز آقای رستگار را که با آیه استرجاع شروع میشد دیدم با عجله متن پیام را باز کردم و... اینجا بود که واقعاً از خبر فوت مصطفی شوکه شدم... رحمه الله علیه وحشره الله مع من احبه. میز او در کلاس نهاییه ردیف جلو و دقیقاً روبروی من بود و با اینکه همه دوستان به این حقیر خیلی لطف داشتند و محبت میکردند (در حالی که من لایق نبوده و نیستم) اما هرگز تقید مصطفی به آوردن چای برایم بین دو زنگ را فراموش نمیکنم...

مصطفی جان! گرچه به مراسم نرسیدم اما چهره نورانی و پر محبتت در سفر کربلا روبرویم بود و به نیابتت به حضرات (علیهم السلام) سلام دادم، از جانبت زیارت کرده و برایت نماز خواندم، امیدوارم مشمول شفاعت تو که زایر امام حسین (علیه السلام) بودی قرار گیرم.

حجت الاسلام و المسلمین بهادر

سالن مطالعه

سالن مطالعه حوزه بخاطر گرما و جواب ندادن کولر خالی بود و اواخر تابستان که هوا قدری خنک شده بود من تقریباً تنها بودم. بعد از یک مدتی مرحوم مصطفی هم می‌آمد. بعضی مواقع دخترش را هم می‌آورد. جای ثابتش اینجا بود. شنبه که آمدم دیدم کتابهایش روی میز است. این اواخر از من خواست دوتا کتاب برایش بخرم. یکی حلقه

ثالثه و یک کتاب دیگر. کتابی هم که آقای بهادر گفت هم روی آن کتابها بود با آن یادداشتی که ایشان لای کتاب گذاشته بود.

محمدجواد امامی

بی صدا بارید

نکنه قابل توجه در آقا مصطفی اینه که با وجودی که اذعان دارم و همه دارند که او از بقیه متفاوت بود و حقیقتاً هم خیلی متفاوت بود اما هیچ خاطره خاص یا عجیبی باعث ایجاد این حس نبود و نیست لااقل واسه من، بلکه تمام تفاوت مصطفی به عادی بودنش بود، به همین زندگی عادی‌ای که همه ما باید میداشتیم و مثل منی بویی ازش نبردهام. همین که نه فقط از گناه که از مکروه هم به دور بود و هر آن چه که وظیفه خودش دیده بود با جدیت و به احسن وجه انجام می داد. مصطفی اتمام حجتی بود بر امثال من، که بی سروصدا و هیاهو و بی ادعا میشه درست بود. او واقعا مصداق این آیات بود:

قد أفلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون...
والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون والذين هم على صلواتهم يحافظون

واقعا بی صدا بارید، نه فقط در نمازش که مثال زدنی بود، بلکه در تمام حالات زندگیش، لااقل مقداری که ما دیدیم. در عبادتش، در درسش، در مسئولیت پذیری‌اش، در دغدغه و توجه نسبت به اطرافیان و ...

حجت الاسلام سید ابوالحسن میرخلیلی

اگه آدم، آدم باشه...

دو سال پیش، یه روز آقا مصطفی گفت: «هر وقت نمازم بهتره بقیه امور زندگیم روی روال تره و نزدیکان بیشتر باهام مهربون میشن. هر وقت ضعیف تره نمازم، بهم میریزه

همه چی و اوضاع سخت میشه» حالا تو اون حالت ضعیف به قول خودش گریه و اینا هم بود که ما حسرتش رو داریم، سطح مراقبه هاش بالاتر بود. این اواخر به نظر قوی تر شده بودن خیلی. گفت: «خیلی وقته اتفاقیهای مختلف برام مساویه چه خوشحال کننده باشه چه ناراحت کننده فرقی نداره برام». یه بارم توی طبیعت بودیم گفتم اینجور جاها آدم یاد خدا میفته. گفت: «اگه آدم، آدم باشه و اهل باشه، همه جا به یاد خدا هست».

م.ی

لُجنه اصول فقه

در بحث و لجنه‌های مدرسه، مصطفی حقیقتاً الگو بود. خیلی‌ها نمی‌پذیرفتن زیر بار مسئولیت برن، مثل منی هم که تو رودربایستی می‌پذیرفتم منظم و شایسته نبودم. ولی یادمه وقتی در مورد پذیرش مسئولیت لجنه اصول باهاش حرف زد، همین که یک مقدار در مورد خیر ماندگار این کار برای طلبه‌های دوره‌های آتی گفتم خیلی راحت‌تر از آنچه فکرش را میکردم پذیرفت و انصافاً هم دقیق و منظم کار را به سرانجام رساند، مثل همیشه. الحق که فردوس نه جای اینها بلکه ارث پدری اینهاست و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم و البته محروم از آقا مصطفی و دل‌تنگ او. اول‌تک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون.

حجت الاسلام سید ابوالحسن میرخلیلی

فقط برای خدا

گاهی فکر می‌کنم چرا با اینکه همه ما نماز اشکبار ایشان را می‌دیدیم ولی نسبتاً بی‌توجه از کنار آن می‌گذشتیم؟ گاه گمان می‌کنم گویا خدا (همان طور که پرده ستاریت خود را بر روی گنهکاران می‌اندازد) پرده‌ای بر روی او انداخته بود تا توجه‌ها خیلی به او جلب نشود.

حجت الاسلام علی سراج

منظم و وقت‌شناس

یک سال با آقا مصطفی هم بحث بودم. برای بنده هم بحثی با ایشان توفیقی بود. علاوه بر قوت و برجستگی علمی، بر نظم و وقت‌شناسی هم دقت داشتند. شاید توجه داشتند که وقت هم مباحثه‌ای خود را بی‌جهت تلف نکنند. فاصله محل درس و حسینیه کوتاه بود شاید ۳ یا ۲ دقیقه. کلاس ۹:۵۰ تموم می‌شد و ۱۰ دقیقه استراحت بود و ما بعد از استراحت شروع به رفتن به مباحثه می‌کردیم و با همین مقدار تأخیر می‌رسیدیم. چند بار که بنده با تأخیر رسیدم دیدم آقا مصطفی آنجاست و شرمنده شدم.

حجت‌الاسلام لطفی

دقیق و اهل فکر

دقیق و اهل فکر کردن بود. سال دوم که درخواست هم بحثی با ایشان را داشتم می‌گفت که اگر بعضی از درس‌ها را پیش از کلاس مطالعه کند برایش مفیدتر است و تقریباً از مباحثه بی‌نیاز می‌شد. گویا طوری مطالعه می‌کرد که کلاس برای او حکم پاسخ به سؤالات و مباحثه پیدا می‌کرد.

حجت‌الاسلام لطفی

خلاصه‌المیزان

مصطفی یه بار بهم گفت: من دبیرستانی بودم که المیزان رو خلاصه نویسی کردم. بعد می‌خندید می‌گفت اون موقع فکر می‌کردم می‌فهمم چی گفته المیزان!

حجت‌الاسلام محمدرضا اکبری

نماز، نماز، نماز

یه روز مصطفی گفت از آقای جاودان برام یه استخاره بگیر(بعداً بهم گفت این اولین باری بود که استخاره کردم)

استخاره گرفتم فکر کنم خیلی خوب اومد.

بعد بهم گفت این استخاره برای ملبس شدن بود.

ظاهراً با پسر حضرت آقا هماهنگ کرده بود خصوصی رفته بود پیش آقا ملبس شده بود.

از آقا توصیه خواسته بود آقا بهش گفته بودند نماز، نماز، نماز

حجت الاسلام محمدرضا اکبری

بهترین و ماندگارترین نقد

بهترین و ماندگارترین نقد و تشکری که بعد از اردوی مشهد^۷ از آقا مصطفی شنیدم.

«سلام برادر عزیز

صمیمانه تشکر می‌کنم و خدا قوت می‌گم

خوشحالم که همان‌طور که در صحبت سه‌سال پیش با هم داشتیم شما این‌طور در

فعالیت‌های تشکیلاتی وارد شدی و ان‌شاءالله موفق هستی.

این تشکر رو خصوصی فرستادم چون یک سؤال هم ضمیمه داره که شما البته از خودت

خوبه بپرسی:

چه قدر در این‌گونه اردوها و فعالیت‌های تشکیلاتی، علاوه بر رضایت افراد، رضایت

الهی هم تأمین میشه؟

بدیهی است که اخلاص کار وابسته به اینه و نه صرفاً رضایت افراد.

^۷ آقای صفایی مسؤول اجرایی برگزاری اردوی مشهد خانواده‌های طلاب حوزه علمیه بودند.

مثلا دو مورد تو نظرمه بیشتر ناظر به موارد پشت صحنه‌ای که در معرض نیست: یکی بحث اسراف در هزینه‌ها و در خورد و خوراک و سایر امور چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم. یعنی اسراف افراد که مدیریت با برنامه‌ریزی بهینه قادر به دفع یا رفع آن بوده است اما کوتاهی شده است.

دوم هم بحث برنامه‌ریزی برای نماز اول وقت افرادی است که متصدی این خدمت‌رسانی بوده‌اند.

از خداوند برای شما تقاضای اخلاص و توفیق دارم.»

محمدجواد صفایی

در حال رشد

آقای معصومی نیا تو کلاس عرفان قم فرمودند: اگه می‌خواهید کسی رو ببینید که با برنامه و نظم و پیوستگی کار اخلاقی و سلوکی کرده همین آقای آژینی است که مدام هم داره رشد میکنه.

سالار آرام

از خودش نمره کم کرد

آقا مصطفی گاهی زحمت تصحیح اوراق امتحانی رو می‌کشید.

یک بار پیش آمد که من نسبت به نمره‌ای که ایشان داده بودند اعتراض داشتم. جواب خودم را با جواب خودش چک کردم دیدم خودش هم همون جواب را داده. بهش گفتم. از خودش نمره کم کرد!!

حجت الاسلام محمدصادقی

قرار داشت...

یه روز داشتیم می‌رفتم سمت حجره تا کمی استراحت کنم. آخه هنوز یه ده دقیقه‌ای مونده بود تا اذان. با خودم گفتم برم یه ذره دراز بکشم. تا اذان بگه و نماز شروع بشه وقت هست!

داشتم می‌رفتم سمت حجره، یه دفعه دیدم مصطفی از حجره سریع اومد بیرون و دوید سمت نمازخونه...

آخه دیرش شده بود! قرار داشت... با خدا

همیشه کارش همین بود، از همه‌زودتر میرفت و از همه هم دیرتر میومد بیرون از نمازخونه! گاهی بیست دقیقه بعد از خالی شدن نمازخونه هنوز تو سجده بود...

حمیدرضا محمودخانی

بهترین بود

با اینکه معمولاً در دوره جزء نفرات اول تا سوم بود ولی هیچ وقت سر کلاس‌ها با اساتید وارد بحث و اشکال و ... نمی‌شد. بعدها که با هم کلاس‌های کارگاهی داشتیم و آقا مصطفی پژوهش‌های خود رو ارائه می‌کرد تازه می‌فهمیدیم که چه قدر از نظر علمی از ماها زده جلو! تو این سال‌های آخر که بیشتر کلاس‌ها کارگاهی بود و نیاز به پژوهش و تحقیق، با اینکه آقا مصطفی سر چندین کارگاه شرکت می‌کرد ولی تو همه اونها بهترین بود و امید اساتید.

حمیدرضا محمودخانی

مراقبت‌های روزانه

مصطفی اهل مراقبت بود و جدا هم تو این کار خیلی ثابت قدم بود. مراقبت از به سری عهدهایی که خوبه ما هم از آقا مصطفی یاد بگیریم و اهلش بشیم. چند تا از کارهایی که من خیر داشتم مصطفی خودش روزانه رعایت می‌کرد و انجام می‌داد عبارت بود از:

حداقل یک ربع تلاوت قرآن قبل خواب

۱۰ دقیقه روزه بین الطلوعین

۲۰ دقیقه آمادگی قبل از اذان برای حضور قلب در نماز

رفتار مناسب با خانواده

نیم ساعت فکر در مورد برنامه

زود خوابیدن و محاسبه نفس قبل از خواب

حمید رضامحمودخانی

یه اشتراک لفظی خنده دار

مدتی بود که داخل گروه‌مون به این نتیجه رسیدیم که همیشه فقط فقه و اصول و مباحثات رو با هم باشیم و باید یک کار تربیتی روی خودمون هم داشته باشیم. با خوندن کتاب آداب الصلاه امام شروع کردیم. بعد از مدتی یه برنامه دیگه‌ای ترتیب دادیم. چند تا کار رو با هم عهد می‌بستیم که روزانه انجام بدیم و به خودمون هم نمره بدیم. یکیش قرآن خوندن قبل از خواب به اندازه یک ربع بود. اگر یک ربع قرائت شد نمره قرآن اون روز یک قرار داده میشه وگرنه صفر. یه کار دیگه اینه که باید شب، قبل از ساعت یازده و نیم بخوابیم. اگه انجام شد نمره خواب اون روز یک قرار داده میشه وگرنه صفر.

معمولا این دو تا به هم گیر می‌کنن، تا شام رو بخوریم و یه دقیقه بشینیم یا یه خریدی انجام بشه یا ... خلاصه تا سرت رو می‌چرخونی ساعت یازده شده و هنوز قرآنت رو نخوندی!

خیلی وقت‌ها این طوری می‌شد که با یه دست قرآن دستم بود و یه دست هم گوشی که چند وقت یه بار روشن کنم ببینم پونزده دقیقه تموم شده که سریع مصحف رو ببندم و برم بخوابم یا نه؟

تو این حال و هوا برنامه رو انجام می‌دادم که یه روز این پیام آقا مصطفی که مسئول این قسمت از گروه شده بود، برق از کله‌ام پروند:

«اگر کسی هنگام تلاوت قرآن، خیلی جذب شد و خواست بیش از یک ربع ادامه بده و ساعت هم از ۱۱:۳۰ گذشت، نمره خواب شب رو حتی اگه ساعت ۱۲ بود کامل بده» اونجا بود که فهمیدم "قرآن خوندن" من و "قرآن خوندن" مصطفی صرفاً یه اشتراک لفظی خنده داره.

هستن افرادی که وقتی قرآن می‌خونن، حتی گاهی یک آیه رو می‌خونن، این حس رو بهم اشراب می‌کنن که این چیزی که الان خونده شد وحیه، واقعا وحیه، واقعا از طرف خدای هستی اومده. هستن این افراد ولی تعدادشون خیلی کمه. آقا مصطفی یکی از اونا بود. قرآن می‌خوند و موقع قرآن خوندن جذب کلام خدا می‌شد.

حجت الاسلام محمدجواد ورکش

اعداد و حروف اختراعی خودش

خداوند متعال حدود ۵ سال توفیق و فرصت هم حجره بودن با این مرد خدا را به بنده عطا فرمود. او همواره مقید بود در حجره درس بخواند و من نیز هم. لذا دورانی که با او بودم، به لحاظ زمانی، طولانی بوده است. این را برای این گفتم که جمله زیر، معنای واضح‌تری داشته باشد:

«شهادت می‌دهم که در این مدت، نه گناه و نه حتی حرف لغوی از او ندیدم؛ بلکه حتی کاری نمی‌کرد که حجتی برای آن نزد خدا نداشته باشد. حتی در نگاه کردن هایش»

گاهی که در حجره تنها می شد، به نمازی طولانی یا مناجات مشغول می شد و وقتی کسی به حجره می آمد، سریع نماز و مناجات را قطع می کرد و می رفت سراغ لپ تاپش و دوباره درس!

همواره یک دفترچه کوچک محاسبه اعمال در کنارش یا در جیبش بود که با اعداد و حروف اختراعی خودش، نفسش را محاسبه می کرد.

حجت الاسلام حسین جوزانی

اراده پولادین داشت

به نظر من آنچه‌ای که در مصطفی مهم بود و برای ما درس آموز و تقریباً تمام فضائل دیگرش روییده از آن فضیلتش بود؛ جدیت او بود. جدیت در همه چی، در ایمان به غیب، در ذکر الهی، در درس و در کسب فضائل اخلاقی.

خیلی از ما ها این کارها را انجام میدهیم، منتها اراده ی پولادین برای به کمال رساندن اینها را نداریم.

برای نمونه همه ما دیده بودیم که مصطفی نافله که میخواند، همیشه می خواند، همه را می خواند!

مصطفی اراده پولادین داشت.

سلمان ساعتیان

جدیت در درس و عبادت

تو این سالها اکثر روز هایی که طلاب تعطیل بودند و مدرسه خلوت، مصطفی می آمد مدرسه! از صبح نسبتاً زود و معمولاً تا نماز مغرب می آمد از محیط مدرسه استفاده کند برای درس و عبادت. این مقدار جدیت را در طلبه دیگری ندیدم.

سلمان ساعتیان

یاد خدا

هر موقع مصطفی را می‌دیدم، یاد خدا می‌افتادم. از میان هم سن و سال‌ها، کس دیگری برایم اینگونه نبود. همیشه فکر می‌کردم اگر امر به دوستی که در روایات آمده قراره مصداقی داشته باشه، آن مصطفی آژینی است. همیشه فکر می‌کردم اگر قرار است در مدرسه کسی به جایی برسد، آن شخص آژینی است. به خاطر استعداد، سختکوشی و تقوای بالا! همیشه برام جالب بود که گرم و پر محبت، آدم رو تحویل می‌گیرد.

سلمان ساعتیان

ما ول معطلیم

یادم هست یک زمانی آقای معصوم نیا با ایشان مباحثه ای فلسفی داشت و بعد از آن، زمانی که خود مصطفی بین ما نبود، گفت این قوی ترین طلبه ی مدرسه است! یکی از امتحان های ما را آقا مصطفی طرح کرده بود. دقت نظر و تسلط ایشان بر مباحث، از پشت سوال‌ها هویدا بود. با خود می‌گفتم اگر درس خواندن این است که او می‌کند، ما ول معطلیم!

سلمان ساعتیان

ساده‌زیست

آخرین باری که موقع شام در مدرسه ی کریمه با هم صحبت کردیم، میگفت دغدغه اخلاق دارد و می‌خواست از میراث گذشتگان برای تربیت نسل کنونی راهی باز کند. شب‌هایی که مدرسه ی کریمه می‌ماند، زود می‌خوابید و دو ساعت به اذان بلند میشد و به حرم میرفت. هیچ زمان او را در حال تلف کردن و بطالت ندیدم.

ساده روی موکت های حسینی می خواهید، بدون اینکه از قبل برای راحتی شبش برنامه‌ای چیده باشد. بچه‌ها اصرار می‌کردند و بالش و رو اندازی به ایشان می‌دادند. این آخری‌ها برای اینکه بچه‌ها اذیت نشوند، برای خودش یک پتوی کوچک می‌آورد! لابد شما هم دیده بودید همیشه در نماز گریه می‌کرد و گونه‌هایش از کثرت اشک سرخ و سوخته می‌نمود.

خوش به حالش که رفت در حالی که همه به نیکی از او یاد میکنند، و بد به حال ما که چنین عزیزی را از دست داده‌ایم و معلوم نیست چگونه خواهیم رفت. ان شاءالله بشود که در آخرت باز مصطفی را ملاقات کنیم.

سلمان ساعتیان

کیف پول

اربعین امسال، کیف پول و کارت‌های مصطفی در کربلا گم شد. در کربلا یک مرد عربی به من رسید و یک کیف پولی به من داد، و گفت: این کیف یک ایرانی است که پیدا کردم، رفتی ایران اگر توانستی به دست او برسان. باز کردم، دیدم الله اکبر، کیف آقا مصطفی آذینی است! اون عرب از بین چند میلیون ایرانی آنرا به یک مشکاتی داده بود. یک کارت عابر، گواهی نامه و چند کارت دیگر در آن بود. حالا چه حکمتی داشته این گم شدن کیف، خدا می‌داند...

حجت الاسلام سلامت

بیست و چند امامزاده

فکر کنم اول سال تحصیلی تابستان بود. بعد از نماز ظهر یا مغرب بود. خودش امام جماعت بود، و بعدش نکته ای گفت. کمی از اهمیت زیارت امامزاده‌ها گفت، و بعد گفت: امامزاده‌های زیادی اطراف مدرسه هست. حدود بیست و چند امامزاده. مهم ترین شان

شاه عبد العظیم و بعد گفت آقای حق شناس را در کنار ایشان دریابید. فکر کنم بعدش گفت: بهشت زهرا هم نزدیک است، و زیارت قبور هم فراهم...
برایم سوال شد که بیست و چند امام زاده کدام هاست، و دوست داشتم از او بپرسم، ولی فراموش کردم.

حجت الاسلام علی سراج